

هو العادل

گزارش پیش

جامعه، دولت و ایده شکاف قومی در ایران

هادی سلیمانی قره گل

زیر نظر پژوهشکده فرهنگ



پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
عنوان: جامعه، دولت و ایده شکاف قومی در ایران
نویسنده: هادی سلیمانی قره گل
ویراستار: مهران موسوی
صفحه آرا: حسین آذری
نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۹
شمارگان: برای مخاطبان خاص

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.
در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولی عصر (عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
صندوق پستی: ۶۲۷۴ - ۱۴۱۵۵. تلفن: ۸۸۹۰۲۲۱۳. دورنگار: ۸۸۸۹۳۰۷۶. Email: nashr@ricac.ac.ir

فهرست مطالب

۱.....	مقدمه
۴.....	چارچوب مفهومی
۷.....	ملت و دوسویگی امر قومی
۱۲.....	نظریه اجتماعی و ایده ملت
۱۴.....	امر قومی در ایران
۲۰.....	پرابلماتیک ملی از یکپارچگی/شکاف در علوم اجتماعی ایران؛ از «هویت ملی» تا «برابری اجتماعی»
۲۱.....	ژانر هویت ملی
۳۱.....	برابری و عدالت اجتماعی
۴۳.....	جمع‌بندی
۴۹.....	منابع و مآخذ

مقدمه

مسئله قومی، مقوله‌ای اساسی برای فهم منازعات و پویایی‌های دوران مدرن به‌خصوص در رابطه با مفاهیمی مانند: ملی‌گرایی، حاکمیت ملی، مردم و نیز شکل‌گیری دولت-ملت‌هاست. پس از سه دهه جنگ‌های مذهبی در اروپا، که به انعقاد پیمان وست‌فالی^۱ در سال ۱۶۴۸ م. و پذیرش حاکمیت کشورهای جدید از سوی یکدیگر منجر شد، دنیای مدرن وارد منطق جدیدی می‌شود که در آن، ایده دولت-ملت‌ها و حاکمیت ملی تفوق دارد. به این اعتبار، عناصر ملی و قومی کم‌وبیش در همه تنش‌های جهانی سه سده گذشته حضور داشته‌اند. جنگ‌های جهانی اول و دوم تبلور جنگ ملت‌های مدرن و میدانی برای اعمال سیاست‌های خشن درخصوص اقوام و اقلیت‌هاست. اتفاقات بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در قالب منازعات قومی در جمهوری‌های سابق مانند: یوگوسلاوی یا آذربایجان و ارمنستان، شیخ بازگشت خشن و به‌شدت رادیکال نیروهای خصم انسجام را بار دیگر یادآوری می‌کند و گسترش ادبیات پژوهشی را در این حوزه موجب می‌شود. بر همین مبنا در سه دهه اخیر، نوعی پرگویی دامنه‌دار را درخصوص امر قومی شاهدیم که آکنده از احساسات دوگانه هراس از بازگشت منازعات قومی و تضعیف «اجتماع ملی» در کنار اشتیاق به آن، در

1. The Treaty of Westphalia

قالب «سیاست هویت»^۱ یا دست‌یابی به تصویری رنگارنگ و متنوع از مقولاتی مانند ملت است. امر قومی در ایران نیز به‌عنوان پدیده‌ای مدرن، که از مطالبات فرهنگی و زبانی گرفته تا خودمختاری و جدایی‌طلبی را دربرمی‌گیرد، با توجه به ترکیب چندقومی این کشور، ازجمله مسائل اجتماعی و سیاسی به‌شدت پرداخته‌ای است که در دوره‌های مختلف توجه افکار عمومی و سیاست‌مداران را به خود اختصاص داده و متأثر از این فضا، ادبیات پژوهشی گسترده‌ای درباره آن شکل گرفته است. ویژگی خاص امر قومی، که از پیوند آن با مقولاتی چون ملت، سرزمین و دولت ناشی می‌شود، ظرفیت تحلیلی و تبیینی بالایی را برای فهم جامعه به‌واسطه آن، در اختیار قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ما در اینجا با مسئله‌ای به‌شدت دالتمند روبه‌رو هستیم که درگیری با آن می‌تواند فهمی انتقادی را از صورت‌بندی اجتماعی، به‌خصوص در ارتباط با نهادمندی قدرت در قالب دولت-ملت فراهم کند. در حال حاضر، صورت‌بندی‌های متنوع از مسئله قومی در ایران، به‌طور عمده در فهم مسئله‌مند از امر قومی، متفق‌القول‌اند و به نوعی هراس بنیادین برای حمایت از جامعه (دولت-ملت) و انسجام اجتماعی (سیاسی) در برابر آن دچارند. در خوانشی وارونه فهم مسئله‌مند از امر قومی، در راستای میل و صائقه‌ای نهادمند و به‌شدت قوی برای دست‌یابی به انسجام هم به‌صورت سرزمینی و هم نمادین است.

نوشتار پیش‌رو در نظر دارد تا ادعا یا ایده «شکاف قومی در ایران» را واکاوی کند. همان‌گونه که اشاره شد، درخصوص امر قومی در ایران عموماً با نوعی هراس اخلاقی^۲ گسترده و عمیق روبه‌رو هستیم که به مسئله‌مندی قومیت^۳ برای تمامیت جامعه و هویت جمعی ایرانیان قائل است. به اعتبار این هراس، امر قومی در ایران می‌تواند محمل یا محلی برای ظهور شکاف اجتماعی و سیاسی باشد که انسجام و تمامیت جامعه (ملت) را به‌مخاطره بیندازد. متن حاضر تلاش دارد تا به‌صورت تحلیلی با این هراس روبه‌رو شود.

1. Identity Politics

2. Moral Panic

3. Ethnicity

توجه به این نکته ضروری است که نوشتار پیش رو، بیش از آنکه به خود شکاف بپردازد، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، مترصد واکاوی انتقادی ایده «شکاف قومی»^۱ است. در همین منطق، مسئله اصلی را می‌توان در قالب سؤالات زیر مفصل‌بندی کرد:

– چه امکانی برای مواجهه مفهومی با مسئله قومی یا (در اینجا) شکاف قومی وجود دارد؟

– علوم اجتماعی در ایران به چه نحوی و با چه ادبیاتی با ایده شکاف قومی روبه‌رو شده است؟

– مفاهیم، شاخص‌ها و داده‌های موجود به چه میزانی کفایت روبه‌روشدن با شکاف قومی را دارند؟

– پیامدهای نظری و مفهومی ایده شکاف قومی برای علوم اجتماعی کدام‌اند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، در نوشتار حاضر تلاش خواهد شد تا ضمن بازخوانی مفهومی قومیت و رابطه دوگانه آن با ملت و نیز سنخ‌بندی نسبت علوم اجتماعی با ملی‌گرایی، به نحوه جایابی تاریخی امر قومی در ایدئولوژی ملی‌گرایی عمدتاً رمانتیک یک سده گذشته در ایران پرداخته شود. بخشی از مقاله نیز به تحلیل ثانویه کیفی نتایج پروژه‌های ملی، طی سال‌های اخیر درباره مفاهیم ناظر به شکاف قومی و مقایسه آن با ادبیات پژوهشی این حوزه اختصاص خواهد داشت. مرور پروژه‌های مزبور، این امکان را می‌دهد که صرف‌نظر از هراس اخلاقی و ایدئولوژیک موجود پیرامون امر قومی، میزان کفایت تحلیلی شاخص‌های موجود برای درک آن را ارزیابی نماییم.

با توجه به تفوق ایدئولوژی ملی‌گرایی در ادبیات مطالعات قومی در ایران، این پیش‌فرض برای متن حاضر وجود دارد که فهم امر قومی در ایران بدون درگیری نظری با پروژه دولت-ملت‌سازی و میل نهادمند و هژمونیک برای دستیابی به ادغام اجتماعی-سیاسی امکان‌پذیر نخواهد بود و بر همین اساس، شکاف قومی

بیش از آنکه در درون منطق اجتماعی قرار بگیرد، بخشی از پرابلماتیک امر سیاسی (و در واقع قدرتمند کردن آن) است. مبتنی بر این پیش فرض، ایده شکاف قومی بخشی از ایدئولوژی یا سازوکار مفهومی ملت‌بودگی است و مانند بسیاری از مفاهیم ایدئولوژیک، بیش از آنکه تبیین‌کننده باشد خود نیازمند تبیین است. در صورت تأیید این ادعا، از جمله مهم‌ترین دلالت‌های هنجاری ایده شکاف قومی می‌تواند هم‌دستی با فقهی از جامعه یا امر اجتماعی، بیرون از آن و در ارتباط با نهاد سیاست و دولت باشد. بر همین اساس، این مقاله با نوعی فاصله‌گیری پیشینی مبتنی بر بدبینی مفهومی، نه در صدد توصیف یا تبیین شکاف قومی در ایران، که مترصد مرور سهم و نسبت آن در ایدئولوژی یکپارچگی اجتماعی در حد ممکن است.

در نهایت، توجه به این نکته ضروری است که هر نوع فهم از امر قومی و تحلیل آن در ایران پیامدهایی مستقیم در مدیریت و خط‌مشی‌گذاری در حوزه سیاست داخلی خواهد داشت؛ کمالینکه تاکنون داشته است. مرور فضای عمومی کشور، از غلبه مسئله‌مندی قومیت برای نهادهای دولتی و حاکمیتی حکایت دارد. بخشی از این امر متأثر از ادبیات پژوهشی این حوزه هم‌راستا با نهاد دولت-ملت برای نظریه‌مند کردن ایده کاهش «سرمایه اجتماعی»^۱ و «هویت ملی»^۲ در حوزه‌های مختلف از جمله «میدان قومی» است. مرور و تحلیل نحوه صورت‌بندی شکاف قومی در ایران در سطح توصیفی-تحلیلی و تلاش برای ایضاح مفهومی در خصوص دلالت‌های هنجاری و ایدئولوژیک آن می‌تواند آسیب‌های «سیاست قومی»^۳ را در ایران کاهش دهد.

چارچوب مفهومی

شکاف اجتماعی

پیش از ورود به مفاهیم موضوع این نوشتار، باید با خود ایده شکاف اجتماعی^۴

-
1. Social Capital
 2. National Identity
 3. Ethnic Politics
 4. Social Cleavage

روبه‌رو شویم؛ مفهوم شکاف به‌طور عمده در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و به‌طور ویژه رفتار انتخاباتی به‌کار رفته است. در این کاربرد، شکاف اجتماعی به آن دسته از تمایزهای پایداری اشاره دارد که در جریان مبارزات انتخاباتی و رفتار رأی‌دادن مشاهده شده است (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۳۹) یا انتظار می‌رود که مشاهده شود. براساس مقاله تحلیلی بشیریه و قاضیان، فرض کلی نظریه‌پردازان حوزه شکاف اجتماعی آن است که این شکاف‌ها موجب پیدایش شکاف‌های سیاسی- یعنی در رفتار سیاسی- می‌شوند و مصداق مهم و مورد مطالعه اکثر این نظریه‌پردازان، شکاف‌های انتخاباتی در قالب رفتار انتخاباتی است (همان، ۶۹). با این حال- چنان‌که مصادیق این امر در مقاله مزبور توضیح داده شده است- برخلاف پیش‌فرض‌های مسلم عالمان علوم اجتماعی، در اغلب موارد شاهد غیاب رأی «طبقاتی»، «قومی» یا «جنسیتی» هستیم. مشاهده نشدن تأثیرات مورد انتظار در این حوزه، عملاً یکی از دلایل رشد مطالعات ناظر به رابطه شکاف اجتماعی و سیاست بوده است (همان، ۴۲).

صرف‌نظر از حوزه تخصصی رفتارشناسی انتخاباتی، که محملی نهادین برای بررسی شکاف‌های اجتماعی است، با نوعی استفاده گسترده‌تر از مفهوم شکاف اجتماعی در ادبیات عمومی علوم اجتماعی روبه‌رو هستیم که عموماً به تضاد و تنش‌های عمیق‌تر اشاره دارد؛ «هر تقابلی در جامعه را نمی‌توان شکاف خواند. شکاف عبارت است از تقابلی که گذرا نیست و برخاسته از متن جامعه می‌باشد. چنین شکاف‌هایی [...]، تمایل به انجماد دارند و برای سالیان متمادی در یک جامعه رحل اقامت خواهند افکند» (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۱).

ازجمله نظریه‌های مهمی که در ادبیات شکاف اجتماعی به‌کرات از آن استفاده شده است، نظریه شکاف اجتماعی روکان^۱ و لیپست^۲ است. در این نظریه، ریشه شکاف‌های موجود در اروپای غربی به انقلاب ملی در دوران رفرم در قرن پانزده و شانزدهم و نیز انقلاب صنعتی در قرن هجدهم انگلستان

1. Stein Rokkan

2. Seymour M. Lipset

نسبت داده می‌شود؛ «دو شکاف حاصل از انقلاب ملی، شکاف‌های فرهنگی و به تعبیر بهتر، "هویتی" محسوب می‌شوند، در صورتی که دو شکاف حاصل از انقلاب صنعتی، شکاف‌های اساسا دارای ماهیت اقتصادی و اجتماعی هستند» (همان، ۲۲). شکاف‌های متأثر از انقلاب ملی، که اساسا جنبه‌های فرهنگی و هویتی دارند، شکاف بین مرکز و حاشیه (شکاف‌های قومی و نژادی) و شکاف بین دولت و کلیسا را شامل می‌شوند. در شکاف مرکز و حاشیه، شاهد رویارویی نژادها و حاملان زبان و فرهنگ اقلیت در برابر مرکزی هستیم که حول زبان، فرهنگ و قوم خاصی شکل گرفته است. در نوع دوم شکاف نیز، که به کشورهای جنوبی و کاتولیک اروپا مربوط می‌شود، شامل تقابل و رویایی کلیسا و دولت در عرصه‌های اجتماعی به‌خصوص آموزش است. در برابر شکاف‌های ملی که ماهیتی هویتی دارند، در شکاف‌های ناشی از انقلاب صنعتی، عناصر اجتماعی و اقتصادی نقشی پررنگ‌تر ایفا می‌کنند؛ روکان و لیپست، دو شکاف عمده این انقلاب را حول دارندگان و کارگران، از یک سو، و میان شهر و روستا، از سوی دیگر، دسته‌بندی می‌کنند (همان، ۲۴-۲۲).

همان‌گونه که آشکار است، ایده شکاف قومی براساس نظریه روکان و لیپست در قالب پیامد انقلاب ملی و دارای ماهیتی فرهنگی و هویتی در نظر گرفته می‌شود. در بخش‌های بعدی اشاره خواهد شد که با توجه به تعیین‌کنندگی پروژه دولت-ملت‌سازی در ایران مدرن برای سایر تحولات اجتماعی، ایده شکاف قومی را می‌توان پیامد و خروجی شکلی از انقلاب ملی در ایران در قالب تشکیل دولت مدرن تلقی کرد. توجه به این نکته ضروری است که هر نوع ایده ناظر به شکاف، در خوانشی وارونه، در درون خود پیش‌فرض‌هایی ناظر به پیوند و انسجام را در نظر می‌گیرد و فراتر از آن، وجود امری قابل شناسایی به نام جامعه، برای فهم هر نوع شکاف اجتماعی ضروری است. به این اعتبار، پرداختن به ایده شکاف به‌نوعی بازتولید و مرور مجدد پیوندهایی است که برای تعیین امری به نام جامعه یا هر چیز دیگری مانند ملت، اجتناب‌ناپذیر است. این پیوندها یا به عبارت دیگر «جامعه/ملت

بودگی»ها عمدتاً در قالب میانجی‌هایی امکان‌پذیر می‌شود که مهم‌ترین آن، ملی‌گرایی و تأکید این ایدئولوژی بر انواع برابری از قبیل همسانی‌های نژادی، فرهنگی، زبانی، مذهبی، اقتصادی و سیاسی است. بر این اساس پرداختن به ایده شکاف، به‌خصوص در اینجا شکاف قومی، بازخوانی ملت‌بودگی است. همان‌گونه که اشاره شد، عناصر نظریه شکاف روکان و لیپست بر پیامدهای ناشی از انقلاب ملی و صنعتی در اروپا متمرکز است و این رویکرد در متن حاضر نیز مدنظر خواهد بود.

ملت و دوسویگی^۱ امر قومی

درخصوص مفهوم ملت، ادبیاتی گسترده وجود دارد که بر روی طیفی متنوع، از نگاه استعلایی و ذات‌گرایانه تا رویکرد تاریخی و مبتنی بر برساخت، قرار دارد. در نگاه استعلایی، از طریق طبیعی انگاشتن این مفهوم بر مؤلفه‌های مثبت و ایجابی آن برای ایجاد جامعه، انسجام و نظم تأکید می‌شود و فراتر از آن، هریک از ملت‌ها را دارای منش یا سرشتی جمعی می‌داند (زیگفرید، ۱۳۹۴). در برابر، نگاه تاریخی-برساخت‌گرایانه تلاش دارد تا علی‌رغم ادعای طبیعی و ازلی بودن ملت‌ها، ضمن تأکید بر عنصر قدرت و تصادف در پیدایی و نهادمندشدن ملت، سویه‌های هنجارین آن برای برساخت و البته، انقیاد دیگری‌های خود را برملا کند (نگری و هارت، ۱۳۸۴ و ۱۳۸۶) و آنان را چونان واقعیت‌های خیالینی در نظر بگیرد که ضرورت‌های ناظر به ایجاد همبستگی در میان جمع‌های پرشمار فاقد ارتباطات رودررو، را برساخت‌شان کرده است. با توجه به اهداف انتقادی متن برای جایابی مسئله قومی در درون ایدئولوژی ملی‌گرایی و ادغام اجتماعی، آنچه در این متن درخصوص مفهوم ملت و قومیت موضوعیت دارد، نگاه تاریخی و برساخت‌گرایانه است؛ در این نگاه ملت به‌مثابه «جماعتی تصویری^۲» (آندرسن، ۱۳۹۳)، از طریق انتقال شالوده الهی میراث سرزمینی پادشاه به هویت معنوی-استعلایی خود

1. Ambivalence

2. Imagined Community

(خون، سرزمین و زبان) محقق می‌شود و اسطوره و سازوکاری موفق و پایدار برای بازتأسیس نظم و سلطه حاکمیت مدرن است. در رویکرد مزبور، مفهوم ملت راه میان‌بر ایدئولوژیک برای رهایی حاکمیت و مدرنیته از کشمکش و بحران ذاتی سرمایه‌داری درخصوص تنازع طبقات و گروه‌های مختلف است (نگری، ۱۳۸۴: ۱۱۱). در همین منطق، کسانی مانند گلنر^۱ و هابزبام^۲، ملت‌ها را سنت‌های ابداعی می‌دانند که به‌لحاظ تاریخی از دل ایدئولوژی ملی‌گرایی برآمده‌اند و در راستای تحقق پروژه ملی‌گرایی برای ساختن «دولت-ملت» قرار دارند (اسمیت، ۱۳۹۴: ۲۳۶). مالشوویچ^۳ نیز تأکید دارد که «ناسیونالیسم در تمام اشکالش، نه‌تنها روایت ایدئولوژیک مسلط دوره مدرنیته است، بلکه فهم کامل آن نیازمند تحلیل ناسیونالیسم به‌عنوان ایدئولوژی عملیاتی مسلط دوره معاصر است. از این منظر، ناسیونالیسم قومی، مدنی و معمولی همچنان منبع بسیار قوی مشروعیت و مکانیسم بسیار معتبر بسیج توده است. هیچ جنبش اجتماعی، چپ، راست یا مرکزی و هیچ عاملیت سیاسی که در صدد تسلط بر دولت یا بسیج عمومی خارج از کانال‌های نهادی رسمی باشد، نمی‌تواند بدون توسل به شعارها و اعمال ناسیونالیستی پیروزی چندانی به‌دست آورد» (مالشوویچ، ۱۳۹۶: ۲۰). علاوه‌بر این، مالشوویچ تأکید دارد که صرف‌نظر از نوع «ایدئولوژی هنجاری»^۴ نظام‌های سیاسی مدرن، خواه دموکراتیک یا استبدادی، چپ یا راست، مذهبی یا سکولار، رادیکال یا میانه‌رو، در سطح عینی و انضمامی، «ایدئولوژی عملیاتی»^۵ همه آن‌ها برای بسیج جامعه، ایجاد مشروعیت سیاسی و سلب مشروعیت از مخالفان، ملی‌گرایی است (همان، ۳ و ۱۴۲).

ذیل ایدئولوژی ملی‌گرایی، نوعی تقابل ضمنی و ریشه‌ای میان ملت و قومیت وجود دارد؛ «ملت» مردم به حاکمیت رسیده است و به این اعتبار،

1. Ernest Gellner

2. Eric Hobsbawm

3. Sinisa Malesevic

4. Normative Ideology

5. Operative Ideology

دولت-ملت، نهادینه‌شدن جمعیتی انسانی است. ذیل همین نگاه، مفهوم دولت-ملت دو واژه را در سطح نمادین به هم پیوند داده است: این مفهوم هم‌زمان به جمعیتی انسانی، «ملت»، و نیز به نهادینه‌شدن آن، «دولت»، اشاره دارد. درمقابل، هیچ‌گروه انسانی که فاقد پیوند نهادی با سرزمین باشد، به‌عنوان ملت شناخته نمی‌شود. بر این اساس، علی‌رغم اینکه «دو واژه ملت و قوم برای مشخص کردن مردم، جمعیت‌ها، گروه‌ها و اجتماعاتی به کار می‌روند که کاملاً با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. باوجوداین، از مقایسه آن‌ها با یکدیگر، از قرار دادن آن‌ها به موازات هم و از برابر دانستن آن‌ها با یکدیگر همواره خودداری می‌شود» (برتون، ۱۳۸۰: ۲۷). این در حالی است که در اروپای قرون وسطی، مفهوم ملت به جمع‌های فرهنگی یا به اجزائی از اجتماع‌ها اطلاق می‌شد. در وضعیت کنونی برای تشخیص دادن به چنین جماعت‌هایی از واژه «قوم» استفاده می‌شود؛ «واژه قوم به‌صورت هرچه گسترده‌تری درباره‌ی گروه‌های انسانی خاصی به کار می‌رود که به دلایلی چون ابهام در حدود آن‌ها، فقدان نهادهای سرزمینی، عدم توسعه (اگر گفته نشود عقب‌ماندگی و ابتدایی)، خرد و کوچک بودن و بالاخره قرابت آن‌ها، این امکان را ایجاد کرده است که اصولاً وجودشان زیر سؤال برود» (همان، ۲۸).

در کنار تشابهات آشکار همه‌اشکال ملی‌گرایی، می‌توان نوعی تمایز را میان ملی‌گرایی در اروپا و سایر ملی‌گرای‌های تابع در مناطق دیگر شناسایی کرد؛ ایده‌ملت در کشورهای پسااستعماری خط دفاع در برابر سلطه‌ملت‌های قدرتمند و نیروهای سیاسی-اقتصادی و ایدئولوژیک خارجی بوده است. درعین حال، دستیابی به ایده و نهادی واحد و منسجم از ملت در این جوامع، عمدتاً از طریق سرکوب و به‌انقیاد درآوردن گروه‌های اجتماعی، به‌خصوص تنوعات زبانی و فولکلوریک محقق شده است. این امر حاکی از نقش متناقض ایده حاکمیت ملی در کشورهای پسااستعماری است که، در برابر کارکرد دفاعی آن در مقابل نیروهای خارجی (ملت‌های دیگر) کارکرد درونی ملی‌گرایی‌های تابع، ناظر به

«مدرن کردن ملت» از طریق یکپارچه‌سازی جمعیت‌های مختلف و سرکوب تمایز به‌خصوص در حوزه قومی و زبانی است (نگری، ۱۳۸۶: ۱۲۰).

در بیشتر دولت‌های مدرن‌گرایی عمده، نوعی همگون‌سازی قومیت‌های گوناگون درون بافت ملی است. برای این دولت‌ها تنها ملیت تصورشدنی، ملیت نقش‌بسته بر روی اوراق هویتی است. این دولت‌ها، بعضاً برخی اختلافات فرهنگی را با این استدلال می‌پذیرند که موجب غنای فرهنگی کشور می‌شود (برتون، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۰). با این حال، دولت‌های ملی همواره نسبت به ملی‌گرایی اعتراض‌آمیز و مطالبه‌گر، که در قالب جنبش‌های ناسیونالیستی قومی متجلی می‌شود، حساسیت زیادی نشان می‌دهند. ملی‌گرایی‌های موجود در برابر این اعتراضات و مطالبات قومی دو استدلال را مطرح می‌کنند: نخست آنکه این جنبش‌ها ضدملی هستند و انشعاب و کاهش پهنه ملت‌های واقعی را سبب می‌شوند و دوم اینکه اساساً این جماعت‌های انسانی شایستگی نامیده شدن به‌عنوان ملت را ندارند (همان، ۴۱-۴۰). البته توجه به این نکته ضروری است که جنبش‌های قومی نیز به‌لحاظ ایدئولوژیک، عمدتاً در همان منطق و انگاره‌ای قرار می‌گیرند که دولت‌های ملی در آن، شکل گرفته‌اند و غالباً شاهد نوعی جابه‌جایی مرجع قومی یا دعوت به پذیرش مراجع متکثر قومی از سوی آن‌ها هستیم. از سوی مقابل، دولت-ملت‌های مستقر در برابر خطر جنبش‌های قومی برای ایجاد گسیختگی و پراکندگی در پهنه سرزمینی، از انسجام و وحدت ملی دفاع می‌کنند.

مسئله اساسی دیگر برای فهم رابطه ملت و قومیت، حساسیت به این قضیه است که منازعه مفهومی بین این دو و واکنش شدید به حرکت‌های قومی، عمدتاً در سطح نهادی و ناظر به هستی‌های سیاسی شده از قومیت، مانند جنبش‌های جدایی طلبانه، خود را نشان می‌دهد. در مقابل، در سطح فرهنگی و ناظر به معنی، می‌توان جریان‌های قدرتمندی را از تلاش برای جایابی قومیت (ها) در پروژه‌های ملی شناسایی کرد. به این اعتبار، آنچه در قومیت پس‌رانده می‌شود عمدتاً سوبه‌های سیاسی و سهم‌خواهی‌های آن‌ها از سرزمین یا قدرت است و آنچه از آن استقبال می‌شود، سهم فرهنگی

یا به‌طور دقیق‌تر فولکلوریک آن‌ها در برساخت تصویری متکثر، دیرین و ریشه‌دار از ملت و تداوم هویت ملی در طول تاریخ به‌عنوان پیونددهنده گذشته با حال است. در توضیح این امر باید اذعان کرد که گرایشی به شدت نیرومند در ملی‌گرایی رمانتیک قرن بیستمی برای تبدیل و احاله قومیت به فولکلور به‌مثابه تجسم سنت، قابل شناسایی است که در آن، فولکلور با توجه به ظرفیت‌های رؤیت‌پذیر آن در مناسک، روایت‌ها و اجراها، از طریق دست‌وپا کردن گذشته‌ای وحشی، سرشار، گسترده و پنهان برای ملت، خدمت شگرف و ارزنده‌ای به پروژه‌های ملی‌گرایی قرن بیستمی ارائه کرده است (راگینسکی، ۲۰۰۶: ۲۴۶-۲۴۵). چنین تناقضی بین «قومیت سیاسی» و «قومیت فولکلوریک شده»، اساساً پیش‌برنده مهندسی اجتماعی دولت در ایجاد یکپارچگی است؛ تنش بین هویت‌های قومی واگرا و فرارونده با هویت‌هایی که می‌توانند بخشی از ملت متکثر، دیرین و گسترده باشند. این تناقض و درگیری با آن، آن‌چنان که زیگموند باومن^۱ باور دارد، رویه و سازوکاری درونی برای دولت مدرن است؛ «عمل معمول دولت، گوهر سیاست مدرن، تلاش برای نابودگی دوسویگی بوده است» (باومن، ۱۹۹۰: ۱۶۵). در ادبیات پسااستعماری نیز، نزدیک‌ترین مفهوم برای تبیین رابطه ملت و قومیت، «دیگری» است. این دیگری به‌عنوان هستی‌ای وابسته و مقید، در خدمت تعین و تشخیص ملت ظاهر شده است. به تاسی از ادبیات پسااستعماری و باومن، می‌توان قومیت را نوعی دیگری دوسویه در نظر گرفت که هم‌زمان درگیر رویه‌های طرد^۲ و دربرگیری^۳، گسستگی و یکپارچگی می‌شود؛ «تمام زیرگروه‌ها و خرده فرهنگ‌ها در دولت-ملت‌های چندقومیتی و چندنژادی باید در هویت ملی، حداقل [در قالب] لفاظانه، ایدئولوژیک و نمادین، گنجانده شوند؛ بااین‌حال، تفاوت‌های آن‌ها برخی اوقات آن‌چنان برجسته است که عمل پیچیده (تصنعی) تمایز و یکپارچگی به‌منظور متقاعد کردن شهروندان

1. Zygmunt Bauman

2. Exclusion

3. Inclusion

دولت-ملت باید انجام شود تا آن‌ها در هویت ملی «واقعی در برابر معتبر» سهیم شوند» (راگینسکی، ۲۰۰۶: ۲۴۴-۲۴۳).

نظریه اجتماعی و ایده ملت

نظریه اجتماعی متأثر از مؤلفه‌های پارادایمی و در درون ظرف‌های تاریخی مختلف، درخصوص مفهوم ملت و به‌طور خاص ملت‌گرایی رویکردهایی سه‌گانه از خود بروز داده است. جریان اول نظریه اجتماعی - که عمدتاً در آثار متفکران کلاسیک نمودار است - از طریق برملا کردن عناصر ناظر به قدرت و به‌خصوص مرتبط با سرمایه‌داری، ملی‌گرایی را به‌مثابه سرچشمه یا گونه‌ای تعارض در نظر می‌گیرند. در این رویکرد، ملی‌گرایی ایدئولوژی سیاسی تلقی می‌شود که روابط قدرت و تعارض را تنظیم می‌کند؛ در عین حال، معضلی است که باید بر آن چیره شد. متفکرانی مانند: مارکس^۱، گرامشی^۲، هابرماس^۳، هارت^۴ و نگری^۵ در این رویکرد قرار می‌گیرند.

جریان دوم، که مولود تحولات بعد از جنگ جهانی دوم است، ملی‌گرایی را سرچشمه یا گونه‌ای برای انسجام سیاسی و اجتماعی تلقی می‌کند. این رویکرد تداعی‌گر نظریه نوسازی است که هم و بره و هم دورکیم^۶ آن را پیش‌بینی کرده بودند. در این نگاه، ملت و ملت‌سازی عنصر اساسی شکوفایی جامعه مدرن برای نیل به ثبات سیاسی و رشد اقتصادی است. در مقابل جریان اول و دوم که بر سیاست و دولت متمرکز هستند و ملی‌گرایی را ویژگی عصر مدرن می‌دانند، جریان سوم نظریه اجتماعی ضمن پذیرش نقش ملی‌گرایی در سیاست و تعارض، بر کارکرد عمدتاً مثبت آن در ایجاد فرهنگ، پاسداری از حافظه تاریخی و ذخایر معنوی اجتماعات انسانی و

1. Karl Marx
2. Antonio Gramsci
3. Jurgen Habermas
4. Michael Hardt
5. Antonio Negri
6. Max Weber
7. Emile Durkheim

ایجاد همبستگی گروهی تأکید دارد (کلهون، ۱۳۹۵: ۸۴-۸۳).

فراتر از سنخ‌بندی سه‌گانه بالا، آنچه درباره ارتباط نظریه اجتماعی و ملی‌گرایی اهمیت دارد، پاسخ به این مسئله است که اساساً «چه کسی به معنی دقیق کلمه به جامعه تعلق دارد؟» (کلهون، ۱۳۹۵: ۸۷). ذیل این منطق، ملی‌گرایی روشی برای مقوله‌بندی جمعیت‌های انسانی و نگرستن به جهان به‌صورت هنجارین است. با توجه به هژمونیک بودن ایدئولوژی مدرنیستی ملی‌گرایی، نظریه اجتماعی بدنه، در مسیری طولانی که به غیبت مفهومی به نام جامعه ناظر است (فریزی، ۱۳۷۸)، به تفوق ایده دولت-ملت تن داده و به این‌همانی مفهوم جامعه و ملت رسیده است؛ «این خطایی سهوی نیست که دانشمندان علوم اجتماعی مرتکب می‌شوند؛ بلکه مشارکتی است شاید نادانسته در خطابه ملت‌گرایانه‌ای که بر زندگی سیاسی و فرهنگ معاصر، سایه‌ای سیاه افکنده است» (کلهون، ۱۳۹۵: ۹۰). مهم‌ترین چالش تفوق گفتمان ملی‌گرایی برای ایده جامعه، در نظر گرفتن جوامع چنان‌کل‌های محصور و یکپارچه با فرهنگ‌ها و رسوم مجزاست. این عنصر یکپارچگی و محصور بودن نیز به مدد ایده حاکمیت ملی، که در نهاد دولت متجلی می‌شود، ممکن می‌گردد (همان). این انگاره آن‌چنان شدید و قدرتمند است که به‌نوعی یکی از ویژگی‌های بارز و حتی معرف عصر مدرن و تداعی‌گر خصایص سیاست برای مرزها، فرمان‌روایی بر امور داخلی و مشروعیت سیاسی برآمده از هویت ازلی ملی است. در این منطق، عناصر و مفاهیم دیگری چون قوم و قومیت نیز در راستای خدمت به ایده جامعه ملی فهم و تبیین می‌شوند. مصادیق این نوع تقریر در بخش‌های بعدی اشاره خواهد شد. باین‌حال درباره مسئله متن مقابل، آنچه در خصوص رویکرد نظریه اجتماعی به مفهوم ملت و مفاهیم هم‌نشین آن مانند دولت و قومیت موضوعیت دارد، همراه‌شدن در هراس نظام‌مند، مؤثر و بازتولید شونده ناظر به امر قومی برای مفهوم ملتی است که علی‌رغم اینکه اساساً سیاسی و در ارتباط با نهاد قدرت است، به نام جامعه و امر اجتماعی بازنمایی شده است.

امر قومی در ایران

آنچه در کانون ملی‌گرایی رمانتیک ایرانی در لحظه شکل‌گیری دولت مدرن قرار دارد، طرد عناصر قومی و برساختن شخصیتی جدید برای نمایاندن عنصر ملی در ایران است. بر همین اساس از همان نقطه صفر، ملی‌گرایی ایرانی ماهیتی ضدقومی و قومیت‌زدا می‌یابد و به همین اعتبار، عنصر قومی در ملی‌گرایی ایرانی حضوری منفی، سلبی و توأم با بدبینی دارد. به این معنی که حداقل در لحظه پیدایی، نه تنها قومیت بیان شخصیت ملی نیست؛ که برعکس، عنصر ملی از قبل پس‌زدن و طرد آن قوام می‌یابد. بر این اساس، یکی از دعاوی اصلی، ضدقومی بودن ملی‌گرایی مدرن در ایران و ابتدای آن بر نوعی رمانتیسیم ناظر به گذشته، باستانی یا اسلامی است (انتخابی، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲، کچویان، ۱۳۸۷) و آنچه در اینجا حیاتی است، قدرتمندی این شکل از ملی‌گرایی رمانتیک برای شکل‌دهی به عنصر قومی در مقابل خود است. به عبارت دیگر، ملی‌گرایی رمانتیک اوایل قرن ۱۴ شمسی در ایران مدرن، هم‌زمان که قومیت را به دیگری منفی خود بدل می‌سازد، آن را متولد می‌کند. در کنار پیوستگی‌های قومیتی اقوام ایرانی با اقوام کشورهای همسایه به خصوص گروه‌های قومی عرب، کرد و ترک و اثرپذیری آن‌ها از جنبش‌های ملی‌گرای آن‌ها، پروژه ایدئولوژی ملی‌گرا و ضدقومی پهلوی اول، مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری، تکامل و نهادمندی گفتمان ملی‌گرای قومی در ایران مدرن است. آن‌چنان‌که حتی بعد از گذشت ۹ دهه از این لحظه صفر، بخش عمده‌ای از ارجاعات ملی‌گرایی قومی مدرن در ایران در پاسخ به سیاست‌های آن دوره است. به این اعتبار، برخلاف برخی از نمونه‌های دولت-ملت‌سازی مهندسی شده، مانند اسرائیل یا شوروی (راگینسکی، ۲۰۰۶؛ خانوف، ۱۳۷۱)، نمونه ایرانی ملی‌گرایی در ابتدای شکل‌گیری دولت مدرن نه تنها نتوانسته است دیگری‌های خود، مانند مذهب و قومیت را در درون ایدئولوژی ملی‌گرایی جذب و معنی‌دار کند؛ بلکه به طرد نظام‌مند آن‌ها در درون صورت‌بندی سیاسی

و اجتماعی ویژه خود پرداخته است. ملی‌گرایی مزبور در لحظه پیدایی خود، مواجهه‌ای پیچیده با دیگری‌های خود از جمله گروه‌ها یا برساخته‌های «قومی» دارد. در این نگاه، تنوع عناصر قومی، زبانی و مذهبی به‌عنوان موانع نوسازی جامعه ایران ترسیم شده و نقطه ثقل عقب‌ماندگی تاریخی آن قلمداد می‌شوند. بنابراین، دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی در کنار قوای قهریه، دستگاه قدرتمند و سرکوبگری را ایجاد می‌کند که در آن، گروه‌های زبانی متمایز در کنار برساخت به‌عنوان قومیت‌های دیگری ملت، در قالب پروژه بازسازی اجتماعی در معرض نوعی پالایش قرار می‌گیرند. بر همین اساس، عنصر قومی در ملی‌گرایی ایرانی حضوری برساختی و درعین حال منفی دارد؛ به این معنی که همان لحظه که ذیل ایدئولوژی ملی‌گرای رمانتیک - باستان‌گرا ساخته می‌شود، در قالب سازوکار طرد از دایره‌گفتمانی آن نیز خارج می‌شود. همین پراکتیس در نهایت به تولد امر قومی در ایران منجر می‌شود و عملاً بعد از استقرار و اعمال سیاست‌های تمرکزگرا و قوم‌ستیزانه دولت مدرن در ایران است که ما شاهد شکل‌گیری ایده ذهنی و در ادامه، عملی جدید در قالب حرکت‌های قومی در درون سرزمین جدید ایران می‌شویم. ملی‌گرایی مدرن‌گرد، ترک و عرب از جمله مهم‌ترین این جنبش‌ها هستند که تاکنون نیز به فعالیت و طرح مطالبات خود ادامه داده‌اند. علاوه بر این، از جمله مفاهیم اساسی برای فهم ملی‌گرایی تجددگرا در ایران، درگیری با فرایندهای دربرگیری و طرد ملی اقوام و اقلیت‌ها در آن است. مطابق مرجع تاریخی، نژادی، مذهبی و زبانی که ملی‌گرایی باستان‌گرا برای خود در نظر می‌گیرد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۵۳)، دستگاه ایدئولوژیک دولتی مدرن، درگیر سازوکاری از بازسازی و دستکاری اجتماعی گسترده و عمیق می‌شود. اکتشافات باستانی قرن نوزده در غرب کشور به‌خصوص منطقه تخت جمشید، موجب گرایش شرق‌شناسان به برجسته کردن دوره هخامنشی می‌شود. ذیل همین امر، ما شاهد جابه‌جایی جغرافیایی روایت تاریخی ایران باستان از شرق، سیستان، به غرب، فارس، می‌شویم. غلبه ملی‌گرایی رمانتیک آلمانی در این دوره - که از ویژگی‌های برجسته آن، عنصر نژاد و زبان آریایی است -

موجب می‌شود که مراجع گفتمانی تجدد آمرانه در ایران، که به نوعی نظریه‌پردازان ملی‌گرایی باستان‌گرا نیز هستند، عناصر مشابهی را در ایران برای پروژه ملت‌سازی و تغییرات اجتماعی در نظر بگیرند (انتخابی، ۱۳۷۳؛ فاضلی و سلمیانی قره‌گل، ۱۳۹۱؛ صادقی، ۱۳۹۲). در این منطق و روایت جدید، تاریخ از نو نوشته می‌شود. ایدئولوژی یا گفتمان ملی‌گرای پهلوی دارای برخی دال‌ها و گره‌گاه‌های اساسی است: زبان فارسی، نژاد آریایی، پیشینه مشترک تاریخ، میهن‌دوستی و شاه‌پرستی به‌عنوان عناصر اصلی گفتمان مذکور از طریق فرایندهای یکسان‌سازی و بهنجارسازی سوژه جدید ایرانی را خلق می‌کنند؛ «صنعت یکسان‌سازی، وظیفه امحای تفاوت‌های زبانی، نژادی، قومی و فرهنگی، و جای‌گزین کردن زبان، فرهنگ، ادبیات، هنر، قومیت و نژاد مشترک و واحد را برعهده داشت و صنعت بهنجارسازی، مسئول ایجاد سازوکارهای خاص برای درونی کردن هنجارهای جدید بود» (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۵۰). به این اعتبار، راهبرد و رویکرد اصلی در این ملی‌گرایی، سیاست یکدست‌سازی و ازبین بردن تفاوت‌هایی است که به‌زعم باورمندان به آن در اثر تجاوز و یورش بیگانگان ایجاد شده است (آشنا، ۱۳۸۸). این یکدست‌سازی به نوعی ناب‌گرایی زبانی، نژادی و فرهنگی قائل است و تلاش دارد تا ضمن ازبین بردن نشانه‌های دیگری‌های تاریخی، عناصر باستان را اعاده کند.

ذیل چنین سیاستی، امر قومی به‌عنوان امری «ضدملی»^۱، به مقوله‌ای برای مقاومت و اعتراض و درعین‌حال مقوم گفتمان ملی تبدیل می‌شود. مبتنی بر نگاه فوکویی در ایده «فرضیه سرکوب» (فوکو، ۱۳۹۳)، نهادمندی حرکت قومی در ایران در قالب ملی‌گرایی مدرن‌گرد، ترک و عرب نه‌تنها موجب تضعیف مرکز گفتمانی ملی‌گرایی ایرانی نشده است؛ بلکه دستاویزی برای تشدید آن و سرکوب مناطق قومی به‌عنوان موقعیت‌های ضد منافع ملی و حاکمیت سرزمینی شده است. بر این اساس و همان‌گونه که در تحقیقات و آثار متعدد به آن اشاره شده است،

۱. این ضدیت به معنی تباین با قرائت رسمی از امر ملی در قالب ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گراست و نه لزوماً مخالفت با اشکال دیگری از ملی‌گرایی.

«مشکله قومی در ایران»، واکنش و پیامدی برای پروژه دولت-ملت‌سازی در آن است. این مشکله، علی‌رغم تضعیف مقطعی ملی‌گرایی باستان‌گرا پس از تغییر نظام سیاسی در انقلاب اسلامی، نه‌تنها از بین نرفته؛ که وارد فرایندی جدید شده است. نظام سیاسی برآمده از این انقلاب براساس مفاهیم منبعث از مالشویچ (۱۳۹۶) نیز، منطقی دوگانه با ملی‌گرایی داشته است. در مواجهه با نسبت نظام جمهوری اسلامی با ایده ملی‌گرایی در سطح «ایدئولوژی هنجاری»، با نوعی انترناسیونالیسم مبتنی بر دین یا مذهب روبه‌رو هستیم که در اسناد و قوانین بالادستی، مانند قانون اساسی متجلی است و بر ایده امت واحد (اصل ۱۱ قانون اساسی) تأکید دارد. در عین حال، در سطح عینی و انضمامی «ایدئولوژی عملیاتی»، به‌خصوص در رویدادها و گره‌گاه‌های ویژه‌ای مانند بسیج نظامی یا بسیج سیاسی (جنگ، انتخابات یا راه‌پیمایی)، آنچه غلبه و برجستگی آشکار دارد، عناصر ملی‌گرایی است. بر همین اساس، دور از انتظار نبوده و نیست که نظام سیاسی بعد از انقلاب، در هر دو سطح هنجاری انترناسیونالیستی و عملیاتی ناسیونالیستی چالش‌انگاره‌ای با مسئله قومی داشته باشد که در رویدادهای بعد از انقلاب کاملاً هویدا است. در همین مواجهه مسئله‌مند، آن‌چنان که در اسناد و قوانین مرتبط با قومیت در ایران به‌چشم می‌خورد، یکی از راهبردهای نظام سیاسی برای تخفیف گرایش‌های مرکزگرایز، اسم‌زدایی از مفاهیم سیاسی و جابه‌جایی آن‌ها با ایده‌های فرهنگی یا محلی است.^۱ این خط تقلیل امر قومی به فولکلور، یکی از رویه‌های اساسی برای درک رابطه دولت ملی و گروه‌های زبانی-قومی است. ذیل همین

۱. مرور صورت مذاکرات قانون اساسی نشان می‌دهد که امر قومی به‌صورت مشخص و متمایز مدنظر طراحان و تصویب‌کنندگان این اصول نبوده است. به‌عنوان نمونه در متن اولیه اصل ۱۵، به‌جای «زبان‌های محلی و قومی»، تنها «زبان‌های محلی» قید شده بود که با تذکر نماینده ارامنه درخصوص فقدان مکان و محل خاص برای ارمنی‌های ایران، لفظ قومی برای پوشش این خلأ اضافه می‌شود. همچنین در اصل ۱۹، آشکارا با ترجمه آیه شریفه «انا خلقناکم قبائل و شعوبا لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم» روبه‌رو هستیم که از دل مطالبه یا مسئله‌ناظر به امر قومی، این اصل تدوین نشده است. حتی درخصوص رجحان زبان فارسی بر دیگر زبان‌ها به‌عنوان زبان رسمی در اصل ۱۵، در صورت مذاکرات قانون اساسی استدلالی غیر برتری‌جویانه و ناظر به تسهیل امور اداری و مملکتی صورت گرفته است و تعیین زبان رسمی واحد، اقتضای تدبیر کشور قلمداد شده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۶۴، جلد اول).

منطق، به‌نظر می‌رسد براساس ایده «دوسویگی قومیت» و کارکرد آن در برساخت ملت، در ایران بیش از مفهوم قومیت، بر مفهوم فولکلور تأکید می‌شود و اگر از خود مفهوم قومیت هم استفاده می‌شود، مراد سویه‌های فرهنگی و نمادین و ظرفیت آن برای دست‌وپا کردن گذشته‌ای فربه و دیرین برای ملت است. به این اعتبار، اگر قومیت مرحله پیش از ملت و هراسناک است؛ فولکلور محلی بخشی از ملت یا امت و قابل دستکاری و مدیریت است. ازجمله نمونه‌های نهادی برای تحقق این سیاست، تأسیس «موزه مردم‌شناسی تهران» در سال ۱۳۱۴ه.ش. و سایر موزه‌های مردم‌شناسی در سال‌های بعد و نیز تأسیس «سازمان ملی فولکلور ایران» در سال ۱۳۴۶ ه.ش. است. نمونه آخر، مهم‌ترین تجلی راهبرد فرهنگی سازی قومیت در دوره پهلوی دوم است.

در نهایت، یکی از مقوله‌های تاریخی که فهم مسئله‌مند از قومیت را به‌خصوص در رابطه با ایده یکپارچگی سرزمینی امکان‌پذیر می‌کند، امنیتی شدن آن در دوره‌های مختلف است؛ مسئله یا امر قومی در ایران مدرن در برخی دوره‌ها، به‌خصوص خلأ قدرت در قالب رویدادها و جنبش‌های امنیتی-سیاسی خود را نشان داده است. سه مقطع مهم برای بروز تحولات سیاسی در مناطق «قومی» به دوره انتقال قدرت از سلسله قاجار به دولت پهلوی (۱۲۹۹-۱۳۰۴)، اشغال ایران به دست متفقین در جریان جنگ جهانی دوم (۱۳۲۵-۱۳۲۰) و در نهایت وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و تحولات پس از آن مربوط است. به این اعتبار، در میدان قومی کردستان شاهد جریان قبیله‌گرایی و جدایی طلب (۱۳۰۱-۱۲۹۹)، جنبش «حزب دموکرات کردستان» متأثر از اشغال منطقه شمال غرب از سوی شوروی (۱۳۲۵-۱۲۲۴) و شکل‌گیری حرکت قومی به رهبری احزاب مختلف به‌خصوص دموکرات و کومله، بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران به‌خصوص از سال ۵۸ به بعد هستیم. در میدان قومی آذربایجان نیز، «قیام شیخ محمد خیابانی» در میانه سلسله قاجار و دولت پهلوی، قدرت‌یابی «فرقه دموکرات آذربایجان» (۱۳۲۵-۱۳۲۴) و درگیری‌های «حزب خلق مسلمان» (۱۳۵۸) از این قاعده تبعیت می‌کنند. در میدان قومی خوزستان نیز، با پدیده شیخ خزعل

(۱۳۰۴ - ۱۲۹۹) و ملی‌گرایی عرب (۱۳۵۸ به بعد) مواجه‌ایم. علاوه بر این، در میدان‌های قومی دیگر می‌توان به نمونه‌های مشابهی اشاره کرد؛ حکومت محلی «دوست محمد خان» (۱۳۰۷ - ۱۲۹۹)، ناآرامی‌های سیاسی و امنیتی در بلوچستان (۱۳۵۸) و در نهایت، «درگیری‌های ترکمن صحرا» (۱۳۵۹ - ۱۳۵۸) از این جمله‌اند (آبراهامیان، ۱۳۸۳؛ فوران، ۱۳۷۷).

پیوند رویدادهای قومی با مسائل امنیتی - سیاسی به‌خصوص در دوره‌های ضعف حاکمیت ملی، تصویری بالقوه هراسناک را از گروه‌های قومی برای انسجام و تداوم حاکمیت سرزمینی ایجاد کرده است. تداوم فاز مسلحانه در برخی از جنبش‌های قومی در قالب فعالیت گروهک‌های شورشی و شبه‌نظامی، موجب بازتولید تصویر هراس اخلاقی در دوره‌های بعدی شده است؛ مرور و تحلیل رخداد‌های ضدامنیتی و تروریستی حاکی از تمرکز این پدیده‌ها در مناطق قومی است. نکته درخور توجه در امنیتی شدن امر قومی در ایران، فقدان حرکت‌های مسلحانه در میدان قومی ترک است. عدم گرایش ملی‌گرایی قومی ترک در بعد از انقلاب به ابزار نظامی می‌تواند حاکی از تفاوت‌های عمده آن با سایر جریان‌ها باشد. این امر می‌تواند دلایلی مختلفی از جمله اقتصادی داشته باشد؛ همان‌گونه که بوهاگ^۱ (۲۰۰۶) اشاره می‌کند، استانداردهای بالای زندگی و نرخ پایین بیکاری، پیوستن به گروه‌های شورشی را کاهش می‌دهد (منقول در چلبی و یزدانی فام، ۱۳۹۰: ۵۱). مقایسه شاخص‌های توسعه‌ای در استان‌های ترک‌نشین و سایر اقلیت‌های قومی از جمله کردها و بلوچ‌ها تفاوت‌های معنی‌داری را نشان می‌دهد که می‌تواند دلیلی برای تمایز در اشکال کنش گروهک‌ها یا سازمان‌های منتسب به این اقوام به نسبت جریان‌های قومی منتسب به قوم ترک باشد. باین حال - همان‌گونه که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد - استان‌های عرب‌زبان و استان‌های ترک‌زبان از حیث شاخص‌های توسعه انسانی در وضعیت کم‌ویش مشابهی قرار دارند و بر همین اساس، نمی‌توان براساس عوامل اقتصادی یا توسعه‌ای، امنیتی شدن یا نشدن این مناطق را توضیح داد.

1. Buhaug Halvard (2006), "Relative Capability and Rebel Objective in Civil War", Journal of Peace Research, vol. 43, no. 6: pp. 691-708

برجستگی رخداد‌های قومی - امنیتی طی دهه‌های گذشته، نشانگانی برای بحرانی بودن رابطه جنبش‌های قومی و حاکمیت ملی است که خود را به فهم عمومی و حتی اجتماعی از این مناطق، فارغ از تفاوت‌های معنی‌دار درونی، سرایت داده است.

پرابلماتیک ملی از یکپارچگی/شکاف در علوم اجتماعی ایران؛ از «هویت ملی» تا «برابری اجتماعی»

در بخش چارچوب مفهومی اشاره شد که هر نوع پرداختن به ایده شکاف، به معنی تأکید ضمنی بر وجود پیوندهای پیشینی در درون امری به نام جامعه یا ملت است. اینکه چگونه و به واسطه چه چیزهایی، جامعه یا ملت امکان‌پذیر شده است و تداوم می‌یابد؛ یا در هم‌زبانی با واژگان و ادبیات همبستگی اجتماعی، «چسب»‌ها یا «بست»‌های شکل‌دهنده به «روح جماعت» یا «روح ملت» چیست، تعیین‌کننده هر نوع مواجهه با ایده شکاف است. در درگیری مفهومی با ایده ملت به ابعاد تاریخی آن، به‌خصوص در ایران مدرن پرداخته شد. با توجه به اهداف متن حاضر برای فهم امکانات تحلیلی علوم اجتماعی در ایران به‌منظور روبه‌رو شدن با ایده شکاف قومی، در ادامه به مؤلفه‌هایی پرداخته می‌شود که بخشی از ایدئولوژی ملت/جامعه‌بودگی را تشکیل می‌دهند و براساس واکاوی آن‌ها، می‌توان به کمیّت و کیفیت پیوندها/شکاف‌های قومی پی برد.

متن مدعی است که «هویت» و «برابری» دو میانجی مهم در علوم اجتماعی ایران برای پرداختن به ایده پیوند/شکاف در جامعه‌اند که در پژوهش‌ها و پروژه‌های دو دهه اخیر تجلی یافته‌اند. آنچه در ادامه می‌آید، مرور این پروژه‌ها و پژوهش‌ها، حول یا در ارتباط با مسئله شکاف قومی است.

۱. در متن پیش رو، بر دو پروژه ملی «سنجش سرمایه اجتماعی کشور» و «سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» تمرکز خواهد شد. این دو پروژه که تاکنون در چند موج انجام شده است، از جمله‌گره‌گاه‌های اصلی برای فهم پیوند نهادمند و ایدئولوژیک علوم اجتماعی در ایران با نوعی از فهم و مداخله دولت‌گرایانه در ایران است که نه تنها تحلیلی و نه حتی راهبردی، که بیشتر درگیر نوعی از صورت‌گرایی است که تجلی ماهیت سیاست را در این دهه آشکار می‌کند. در این متن، از نتایج موج سوم «سنجش سرمایه اجتماعی کشور» (۱۳۹۳) با نمونه ۱۴۲۰۰ نفری و نیز موج سوم «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» (۱۳۹۵) با نمونه ۱۴۹۰۶ نفری استفاده شده است و هرچا، داده‌ای از این دو پیمایش ارائه می‌شود، از این دو موج است.

ژانر هویت ملی

مرور ادبیات دو دهه گذشته در حوزه مسئله قومی به خصوص رساله‌های دانشگاهی نشان‌دهنده غلبه رویکرد و ژانری مفهومی است که از طریق مقابل‌سازی «هویت قومی» و «هویت ملی» تلاش دارد تا تصویری نگران‌کننده از وضعیت ارائه کند یا در برخی موارد محدود، بر انطباق این دو هویت و سازگاری آن‌ها تأکید نماید. آنچه در اینجا با آن روبه‌رو هستیم، پیوستگی «ژانر مفهومی هویت» به ایدئولوژی ادغام و جایابی آن به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم مقوم آن است؛ همان‌گونه که در بخش چارچوب مفهومی توضیح داده شد، تفوق منطق دولت-ملت بر ایده جامعه موجب مشارکت بخش اصلی علوم اجتماعی در نحوه صورت‌بندی مبتنی بر ادغام در ملی از جامعه و امر اجتماعی شده است. وحدت ملی در اغلب متون پژوهشی نشانگر اهمیت مسئله قومی در بافتار جامعه چندقومیتی ایران تلقی شده است. تمرکز اصلی این پژوهش‌ها نیز فهم نسبت هویت قومی به‌عنوان هویتی «خاص گرایانه» با هویت ملی به‌عنوان هویتی «عام‌گرایانه» و «جامعه‌ای» است و فراتر از آن، ربط ارزشی خود با چنین طرح مسئله‌ای را احساس خطر و هراس از قدرتمندی جریان‌های قومی و کاهش انسجام اجتماعی و وحدت ملی قلمداد می‌کند. مصداقی از این هراس در کنار نوعی همدلی ملی‌گرایانه در این نقل‌قول آشکار است: «درعین حالی که بر علایق همه اقوام ایرانی در حفظ هویت ملی و حراست از تمامیت ارضی و جغرافیای سیاسی کشور تأکید داریم، در مقابل نیز نمی‌توانیم بر بسترها و رشته‌های کوتاه و بلندی که از گذشته تاکنون، کم‌وبیش زمینه‌ساز واگرایی برخی اقوام از مرکز بوده‌اند و به تعداد زیاد در ساخت و بافت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیای کشور و نیز در سطح منطقه و نظام بین‌المللی یافت می‌شود، چشم فروبندیم» (مقصودی، ۱۳۹۵: ۳۲۸). این امر همان‌گونه که اشاره شد، نوعی همراهی علوم اجتماعی با خطابه ملی‌گرایی مدرن و تلاش برای تقویت نوعی ادغام اجتماعی حول نظمی خیالین و رمانتیک از ملت است. مصداق و شاهد برجسته برای تفوق

ایدئولوژی ملی‌گرایی بر علوم اجتماعی، در نحوه صورت‌بندی مفاهیم هیبریدی «اجتماع ملی» و «هویت جامعه‌ای (ملی)» به‌عنوان مقوم ایده این‌همانی جامعه و ملت نمودار است که در آن، هویت جامعه‌ای (ملی) این چنین تعریف می‌شود: «احساس سربلندی و تعلق خاطر نسبت به اجتماع ملی مثل غرور و افتخار نسبت به زبان ملی، دین، وطن، آداب و مناسک ملی، مفاخر فرهنگی و سیاسی کشور، مردم و دولت ملی» (چلبی، ۱۳۷۴: ۲۸). در منطقی مشابه و البته تشدیدشده، هویت ملی بالاترین و فراگیرترین و درعین‌حال مشروع‌ترین سطح هویت در تمامی نظام‌های اجتماعی جدا از گرایش‌های ایدئولوژیکی تلقی می‌شود (حاجیانی، ۱۳۷۹: ۱۷۹). این نوع صورت‌بندی از مسئله علی‌رغم دستاوردهای برجسته برای پروژه ملت‌سازی، آسیب جدی به علوم اجتماعی از طریق ناممکن کردن ایده جامعه مستقل از دولت وارد کرده است، که در بخش‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد.

مالشویچ در کتاب اخیر خود با عنوان هویت به‌مثابه ایدئولوژی تلاش دارد تا برخلاف جریان غالب در علوم اجتماعی، که هویت را به یکی از تبیین‌کننده‌ترین ابزارهای مفهومی خود تبدیل کرده است، دلالت‌های مبهم، پردامنه، غیرتحلیلی و درعین‌حال ایدئولوژیکی و در پیوند با قدرت آن را بر ملا کند؛ «هویت چیزی بیش از یک برجسب مشترک برای فرایندهای متفاوت و متمایز بسیاری نیست که نیازمند تبیین هستند. تحت‌پوشش قرار دادن تمام این اشکال متنوع کنش‌ها، حوادث و کنشگران تحت بیانی واحد، تنها می‌تواند درک نادرست بیشتری ایجاد کند و به شیوه‌های تبیین تغییر اجتماعی کلان که در چند دهه اخیر ارائه شده است، کمکی نمی‌کند. هویت مفهومی نامناسب برای انجام چنین وظیفه مهمی است» (مالشویچ، ۱۳۹۶: ۶۲). از جمله نکات برجسته این اثر نشان دادن ضعف‌های عملیاتی مفهوم هویت ملی و هویت قومی در هر دو قالب کیفی و کمی است که از آن با عنوان «توهم عملیاتی» نام می‌برد؛ اینکه چگونه مدل‌های مفهومی مختلف از هویت ملی و قومی در میدانی واحد به نتایج متباینی منجر می‌شود؛ «به‌لحاظ روش‌شناختی می‌توان عنوان نمود که هرگونه تلاش برای

مطالعه عمیق هویت ملی و قومی مبتنی بر مطالعات کمی یا کیفی تقریباً ناممکن است» (همان، ۹۰). بخشی از این تناقضات و مسئله‌مندی‌ها، در متون پژوهشی و پروژه‌های صورت گرفته در ایران قابل شناسایی است که در ادامه به آن‌ها با تمرکز بر میدان‌های قومی مختلف پرداخته می‌شود.

در میدان قومی تُرک، مرسل‌گنبری (۱۳۸۸) با فرض قوم‌گرایی غلیظ در میان قوم تُرک تأکید می‌کند که جریان قوم‌گرایی آذربایجان بعد از طرد شخصیت‌های اهل مذاکره‌شان به سمت تجزیه‌طلبی حرکت کرده است. نقی‌زاده (۱۳۸۵) در طرحی پژوهشی، پنداشت از زبان فارسی نزد این میدان قومی را به صورت ۶۳٪ بد، ۲۳٪ معمولی و ۱۴٪ خوب، بیان می‌کند. براساس نتایج این تحقیق، ۸۰٪ پرسش‌شوندگان، خود را تُرک ایرانی و ۲۰٪ خود را آذری ایرانی^۲ می‌دانند. در نمونه‌ای دیگر که در تقابل با دو طرح قبلی قرار دارد، بر تعادل هویت قومی با هویت ملی در کشور تأکید می‌شود؛ احمدلو (۱۳۸۱) بیان می‌کند که قوم‌گرایی هیچ منافاتی با ملی‌گرایی ندارد و افرادی که گرایش‌های قومی غلیظی دارند، گرایش‌های وطنی غلیظی هم

۱. علی‌رغم اینکه براساس دستورالعمل‌های بین‌المللی، اطلاعات جمعیتی باید به تفکیک سن، جنس، فعالیت، دین، قومیت و معلولیت تا سطح کوچک‌ترین منطقه جغرافیایی وجود داشته باشد؛ فاکتور قومیت در نظام ثبت و جمع‌آوری آمار جمعیت ایران جایگاهی ندارد. به‌غیر از سرشماری عمومی نفوس که از سوی سازمان جغرافیای ارتش و با نظارت سرتیپ حسین‌علی رزم‌آرا در بین سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۳ انجام شد، در هیچ‌یک از رویدادهای سرشماری بعدی، داده‌های قومی و زبانی جمع‌آوری نشده است. البته در یک مورد در پرسش‌نامه سرشماری ۱۳۶۵، قومیت و زبان موضوع پرسش بود که به دلایل امنیتی از جمع‌آوری اطلاعات مربوط به آن خودداری شد. تنها نمونه در دسترس درخصوص تلاش دستگاه‌های دولتی برای دست‌یابی به آمار قومی در ایران طرح «بررسی شاخص‌های فرهنگ عمومی ایران» به سفارش شورای فرهنگ عمومی کشور است که در سال ۱۳۹۱ انجام شده است. یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد این مجموعه ارائه آمار قومی در ایران به تفکیک استان‌های مختلف است. با وجود انتشار رسمی این داده‌ها، در فضای عمومی کشور ارجاع محدودی به نتایج آن در حوزه اقوام می‌شود. با توجه به فقدان داده‌های عمومی در عمده پروژه‌های ملی، مبنای تقسیم‌بندی میدان‌های قومی در استان‌های کشور، اطلاعات و آمار قومیتی این طرح است.

۲. با وجود شایع بودن به‌کارگیری اصطلاح آذری برای اشاره به ساکنان منطقه آذربایجان در ایران، این تعبیر از سوی فعالان ناسیونالیست این مناطق رد شده و آن را در قالب ادبیات ملی‌گرایی آریایی، تحقیر و توهین‌آمیز تلقی می‌کنند. در این نگاه، لفظ آذری حاوی دلالت‌های نژادی چون: وابستگی دیرین آذربایجانی‌ها به نژاد آریایی و استحاله فرهنگی آن‌ها در اثر حمله اقوام تُرک آسیای میانه است که در ناسیونالیسم باستان‌گرای پهلوی، به‌خصوص در رساله‌هایی چون «آذری یا زبان باستان آذربایجان» (احمد کسروی، ۱۳۰۴) تئوریزه شده است.

دارند. این تبیین که کماکان بر ارزشمندی، برتری و طبیعی بودن هویت ملی تأکید دارد، به عنوان نوعی جریان رقیب، در آثار دیگر (چلبی و یوسفی، ۱۳۸۰؛ حاجیانی، ۱۳۸۷؛ احمدی و گنج خانلو، ۱۳۹۳) نیز به چشم می خورد. با وجود برآورد کمابیش شدید از گرایشات هویت طلبانه در میان ترک زبانان ایران، گویه های ناظر به هویت ملی در پروژه «سنجش سرمایه اجتماعی کشور» نتایج دیگری را در این مناطق نشان می دهد.

جدول ۱. رتبه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور در استان های ترک زبان

استان	افتخار به ایرانی بودن (رتبه در کل کشور)	تمایل به مهاجرت به خارج (رتبه در کل کشور)
آذربایجان شرقی	۱۸	۲۸
اردبیل	۱۶	۲۶
زنجان	۱۷	۶
آذربایجان غربی (ترک و کرد)	۲۵	۱۶

(منبع: سنجش سرمایه اجتماعی کشور، موج ۱۳۹۳)

همان گونه که در جدول بالا مشاهده می شود، استان های ترک نشین در میانه رتبه بندی افتخار به هویت ایرانی به نسبت سایر استان ها قرار دارند و حداقل براساس این نتایج نمی توان درباره «هویت ملی» آن ها ابراز نگرانی کرد. البته وضعیت استان آذربایجان غربی در این گویه چندان مناسب نیست که می تواند متأثر از بافت دوگانه قومی آن باشد. از حیث میل به مهاجرت هم، دو استان آذربایجان شرقی و اردبیل جزو استان هایی هستند که کمترین تمایل را به مهاجرت ابراز داشته اند؛ در عین حال استان زنجان با رتبه ۶ میل به مهاجرت، در مقابل این دو استان قرار دارد. البته براساس نتایج پیمایش «ارزش ها و نگرش های ایرانیان»، ۸۶/۵٪ پاسخ دهندگان زنجان به پرسش تمایل به زندگی در خارج پاسخ منفی داده اند که بیشتر از میانگین کشوری (۸۲/۲٪) است. نکته جالب توجه درباره برآورد برخی پژوهش ها از وضعیت هویت ملی

در میان استان‌های ترک‌نشین، برتری این متغیر در استان آذربایجان غربی به نسبت سایر استان‌هاست. حاجیانی و محمدزاده (۱۳۹۵)، آذربایجان غربی را در بُعد سیاسی و هویت ملی جزو استان‌های قوی کشور به‌شمار می‌آورند. این برآوردهای متفاوت از میدان قومی واحد، مصداقی از ضعف عملیاتی مفهوم هویت برای سنجش و ارزیابی واقعیت است که پیش از این بدان اشاره شد. در میدان قومی‌گرد، محمدزاده (۱۳۹۰) ۹۰٪ پرسش‌شوندگان را دارای قوم‌گرایی معرفی می‌کند که از این میان، ۶۶٪ آن‌ها دارای قوم‌گرایی غلیظ هستند. پایان‌نامه‌ی ظهرابی (۱۳۸۹) در نتایج خود، بر رجحان هویت قومی‌گرد بر هویت ملی در ابعاد سیاسی و فرهنگی اشاره دارد. رساله‌ی قادرزاده (۱۳۸۸) این نتایج را درخصوص رجحان هویت جمعی در میان قوم‌گرد در نظر می‌گیرد: هویت قومی ۴۵/۵٪، هویت ملی ۲۴/۴٪ و هویت جهانی ۳۰/۱٪. مروت (۱۳۸۳) در نظام رجحان هویتی، ارزشی، زبانی و اسم‌گذاری پرسش‌شوندگان‌گرد به این نتایج می‌رسد: رجحان هویت جمعی: قومی ۴۰٪، جهانی ۳۱٪، ملی ۲۹٪؛ رجحان ارزش‌ها: قومی ۴۵٪، جهانی ۳۴٪، ملی ۲۱٪؛ رجحان زبانی: قومی ۵۴٪، جهانی ۳۱٪، ملی ۱۵٪؛ رجحان اسم‌فرزند: قومی ۵۴٪، ملی ۳۰٪، جهانی ۱۶٪. نتایج این تحقیق حاکی از این است که هویت قومی غلیظ در همه‌ی حوزه‌ها در بین پرسش‌شوندگان وجود دارد. در کار چوبتاشی (۱۳۸۲) ضمن مفروض گرفتن قوم‌گرایی در بین قوم‌گرد، بر تقاضای نگه‌داشت و تقویت عناصر فرهنگی قوم‌گرد از سال ۷۸ تا ۸۲ تأکید شده است. در نهایت، قادرزاده (۱۳۸۱) بر قوم‌مداری ۵۶ درصدی‌گردها اشاره دارد.

مراجعه به پروژه‌های ملی درخصوص گویه‌های ناظر به هویت ملی، انطباق کمابیش نزدیکی را با پژوهش‌های بالا به‌خصوص در استان کردستان نشان می‌دهد:

جدول ۲. رتبه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور در استان های کرد زبان

استان	افتخار به ایرانی بودن (رتبه در کل کشور)	تمایل به مهاجرت به خارج (رتبه در کل کشور)
کردستان	۳۰	۲
کرمانشاه	۲۴	۱۰
ایلام	۴	۲۳

(منبع: سنجش سرمایه اجتماعی کشور، موج ۱۳۹۳)

براساس نتایج جدول بالا، مناطق کردنشین کردستان و کرمانشاه افتخار زیادی از حیث ایرانی بودن احساس نمی کنند و در مقابل، تمایل بالایی به مهاجرت به خارج از کشور دارند و این امر در استان کردستان با توجه به داشتن دومین رتبه حاد، به نوعی بحرانی است. البته پیمایش «ارزش ها و نگرش های ایرانیان» حاکی از نتایج دیگری در این گویه است و پاسخ دهندگان استان کردستان با ۲۱٪، اندکی بالاتر از میانگین کشوری (۱۷/۸٪) تمایل به زندگی در خارج داشته اند. براساس نتایج جدول شماره ۲، استان ایلام دقیقاً در برابر دو استان دیگر کردنشین، جزو استان های شاخص از حیث افتخار کردن به ایرانی بودن و تمایل کم به مهاجرت است. در صورت پذیرش نتایج این جدول، که البته در تبیین نسبی با نتایج پیمایش «ارزش ها و نگرش های ایرانیان» است، این امر می تواند متأثر از عنصر مذهب باشد. تفاوت نوع بافت مذهبی این سه استان که مبتنی بر اکثریت اهل سنت در کردستان و شیعه در کرمانشاه به خصوص ایلام است، علی رغم اشتراکات زبانی و فرهنگی می تواند بخشی از تفاوت معنی دار «هویت ملی» را در این سه استان کردنشین توضیح دهد. در همین راستا، مطالعه ای کیفی که به مقایسه رابطه مذهب و قومیت در میان کردهای سنی و شیعه ایران پرداخته است، بر نقش مذهب در تفاوت نگرش کردهای ایرانی به هویت ملی تأکید دارد (سراج زاده، قادرزاده و رحمانی، ۱۳۹۳). این مطالعه نشان می دهد که کردهای اهل سنت ضمن ارجح دانستن

قومیت بر مذهب، علقه‌های ملی کمتری نسبت به کردهای شیعه‌ای دارند که به عدم تقابل مذهب و قومیت قائل‌اند و درعین حال بر هویت ملی تأکید دارند. درعین حال، تجربه تاریخی جنبش ناسیونالیسم کردی و تمرکز آن در منطقه کردستان می‌تواند بخشی از این تفاوت‌ها را تبیین کند.

با وجود پژوهش‌ها و نتایج پروژه‌های بالا در میدان قومی‌گرد، برخی تناقضات برجسته در آثار مرتبط با سنجش هویت ملی وجود دارد و می‌توان تحقیقاتی را مشاهده کرد که ادعای دیگری درباره هویت ملی در این منطقه دارند؛ حاجیانی (۱۳۹۵) میانگین حدود ۸۰ درصدی را برای هویت ملی دو استان کردنشین کردستان و کرمانشاه در نظر می‌گیرد. البته این اثر به قوی بودن هویت قومی در این دو استان نیز اشاره دارد (کرمانشاه ۷۶٪ و کردستان ۸۰٪)؛ با این حال در مدل نظری آن، بین این دو هویت نه تنها تباینی وجود ندارد، بلکه مقوم یکدیگر نیز هستند.

در میدان قومی عرب، نواح و قیصری و تقوی‌نسب (۱۳۸۹) با اطلاق نمره ۲۷/۴۱ از ۳۵ به شهروندان عرب، هویت قومی غلیظی را برای آن‌ها در نظر می‌گیرند. در بررسی پورزیتانی (۱۳۸۸)، رجحان هویت جمعی قوم عرب شامل این مقادیر است: هویت قومی ۴۴٪، هویت ملی ۳۷٪ و هویت جهانی ۱۹٪. کریم‌زاده (۱۳۸۸) بر روند روبه‌رشد جنبش قومی در بین اعراب خوزستان تأکید دارد و تقوی‌نسب (۱۳۸۶) نشان می‌دهد که میزان گرایش‌های قوم‌گرایانه در بین قوم عرب ایرانی تقریباً دو برابر هویت ملی است و هویت قومی و ملی رابطه‌ای معکوس با یکدیگر دارند و با افزایش هویت قومی، میزان هویت ملی فرد کاهش می‌یابد. در سایر آثار (لهسایی‌زاده و مقدس و تقوی‌نسب، ۱۳۸۸) نیز به چنین رابطه معکوسی اشاره شده است. البته ذیل فرضیه تناقضات نتایج تجربی در مطالعات هویت، می‌توان به آثاری اشاره کرد که بر انطباق و همبستگی مثبت هویت ملی و هویت قومی در میان اعراب خوزستان تأکید دارند (اکوانی، ۱۳۸۷).

پروژه‌های ملی به‌نوعی دعاوی عمده پژوهش‌های مطرح‌شده درخصوص

بالا بودن گرایش‌های قومی در استان خوزستان و پایین بودن هویت ملی در این استان را تأیید می‌کنند.

جدول ۳. رتبه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور

در استان‌های عرب‌زبان

استان	افتخار به ایرانی بودن (رتبه در کل کشور)	تمایل به مهاجرت به خارج (رتبه در کل کشور)
خوزستان (فارس و عرب و لر)	۳۱	۴
هرمزگان (فارس و عرب)	۵	۲۹

(منبع: سنجش سرمایه اجتماعی کشور، موج ۱۳۹۳)

نکته جالب توجه جدول بالا، وضعیت کاملاً متباین دو استان عرب‌نشین خوزستان و هرمزگان در دو گویۀ افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور است. به این اعتبار، درحالی‌که استان خوزستان کمترین افتخار را به ایرانی بودن در کل کشور داراست؛ استان عرب‌نشین دیگر، یعنی هرمزگان، جزو ۵ استان برجسته از حیث افتخار بالا به هویت ملی است. در همین راستا، خوزستانی‌ها جزو ۴ استانی هستند که بیشترین تمایل را به مهاجرت به خارج از کشور دارند و در مقابل، هرمزگانی‌ها در پایین‌ترین رتبه‌اند. شایان ذکر است که مشابه بسیاری از موارد، پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» نتایجی غیر از جدول بالا را نشان می‌دهد که در آن، میل به زندگی در خارج از کشور در استان خوزستان تاحدودی با میانگین کشوری برابر است و تمایل زیادی به مهاجرت در آن مشاهده نمی‌شود.

حساسیت‌ها و نگرانی‌هایی مشابه سایر میدان‌های قومی درخصوص بلوچ‌ها نیز مشاهده می‌شود. در میدان قومی بلوچ، نتایج تحقیق حسین‌بر (۱۳۸۰) حاکی از غلبۀ بی‌اعتنایی به هویت ملی در نزد دانش‌جویان بلوچ است. در این پروژه نگرش منفی، بی‌اعتنا و مثبت به هویت ملی نزد دانش‌جویان بلوچ به ترتیب ۵/۸٪، ۵۹/۱٪ و ۳۵/۱٪ اعلام شده است. رسالۀ کاویانی‌راد (۱۳۸۱) هم بر میزان بیشتر روابط عمیق درون‌قومی به نسبت

روابط برون‌قومی در میان قوم بلوچ تأکید دارد. در نمونه مشابه دیگر، رساله میرزایی (۱۳۹۰) بیشترین نمره قوم‌گرایی در بین اقوام ایرانی را به قوم بلوچ نسبت می‌دهد. در برابر، حاجیانی (۱۳۹۵) بر غلبه هویت ملی (۸۵/۵٪) بر هویت قومی (۶۵/۳٪) و حتی هویت دینی (۶۷/۵٪) در استان سیستان و بلوچستان - که حدود ۶۵٪ جمعیت آن، بلوچ است - تأکید دارد.

جدول ۴. رتبه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور در میدان قومی بلوچ

استان	میدان قومی	افتخار به ایرانی بودن	تمایل به مهاجرت به خارج
سیستان و بلوچستان	فارس و بلوچ	۲۲	۷

(منبع: سنجش سرمایه اجتماعی کشور، موج ۱۳۹۳)

پروژه «سنجش سرمایه اجتماعی کشور»، مطابق جدول بالا، در هر دو گویه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور، وضعیت کمابیش پایینی را برای «هویت ملی» در استان سیستان و بلوچستان متصور است. البته توجه به این نکته ضروری است که نتایج این جدول برای کل استان، با ترکیب دوگانه سیستانی و بلوچی در نظر گرفته شده است.

در میدان قومی ترکمن، برخی متون پژوهشی تلاش کرده‌اند تا از طریق سنجش میزان هویت ملی و هویت قومی، رابطه آن‌ها را با یکدیگر به آزمون بگذارند. رضایی، ریاحی و سخاوتی‌فر (۱۳۸۶) نشان می‌دهند که ترکمن‌ها نه تنها گرایش بالایی به هویت قومی دارند؛ بلکه تمایل به هویت ملی نیز در بین آن‌ها بالاست و بین این دو، همبستگی بالایی وجود دارد. در مقابل، نتایج پژوهش حاجیانی (۱۳۸۷) حاکی از این است که در میان ترکمن‌ها رابطه معنی‌داری بین ابعاد فرهنگی و اجتماعی قومیت با ملیت وجود ندارد و در عین حال در میدان قومی ترکمن میان ابعاد سیاسی قومیت با ابعاد سیاسی هویت ملی رابطه معکوسی مشاهده می‌شود.

جدول ۵. رتبه افتخار به ایرانی بودن و تمایل به مهاجرت به خارج از کشور در میدان قومی ترکمن

استان	میدان قومی	افتخار به ایرانی بودن	تمایل به مهاجرت به خارج
گلستان	ترکمن	۲۶	۱

(منبع: سنجش سرمایه اجتماعی کشور، موج ۱۳۹۳)

براساس اطلاعات پروژه «سنجش سرمایه اجتماعی کشور» درخصوص هویت ملی شهروندان استان گلستانی که بخش عمده آن‌ها ترکمن هستند، بیشترین گرایش به مهاجرت به خارج از کشور در این استان وجود دارد و افتخار به ایرانی بودن نیز در آن به نسبت بسیار پایین است و جزو ۶ استان شاخص از حیث افتخار کم به‌شمار می‌آید. این در حالی است که در پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، پاسخ‌دهندگان استان گلستان کمترین تمایل را به زندگی در خارج از کشور (۹۱/۴٪) و داشتن تابعیت و گذرنامه کشوری غیر از ایران (۹۱/۸٪) در بین همه استان‌ها از خود نشان داده‌اند. چنین تفاوت آشکاری در نتایج دو پروژه ملی که از سوی تیم تحقیقاتی و نهادی یکسان طراحی و عملیاتی شده است، می‌تواند اعتبار و روایی آن‌ها را مخدوش کند. البته متن حاضر فراتر از این دعوی، تناقضات این‌چنینی را عمدتاً ناشی از محدودیت‌های مفهومی و عملیاتی مقوله هویت می‌داند.

در همین منوط، از تناقضات آشکار نتایج دو پیمایش «ملی» مزبور، رتبه‌بندی متفاوت استان‌ها از حیث میل به مهاجرت است که به برخی از آن‌ها در بالا اشاره شد. در پیمایش «سنجش سرمایه اجتماعی کشور»، به ترتیب استان‌های گلستان، کردستان، البرز، خوزستان و تهران بیشترین تمایل را به مهاجرت دارند. در مقابل، در «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، استان‌های البرز، فارس، تهران، مازندران و کردستان در صدر این رتبه‌بندی قرار دارند. هرچند در هر دو مورد، شاهد وجود استان‌های کردستان، تهران و البرز در ۵ رتبه اول هستیم؛ نتایج دو پروژه برآوردهای ناهمگونی را درخصوص استان‌های قومیتی خوزستان و گلستان داشته‌اند.

همان‌گونه که در مرور آثار بالا مشاهده می‌شود، مقابله‌خوانی آثار پژوهشی

سنجش هویت ملی با نتایج پروژه‌های ملی حاکی از وجود برخی تفاوت‌های آشکار و بعضاً متباین است که در برخی موارد، این تناقضات به مقایسه آثار پژوهشی با همدیگر نیز مربوط می‌شود. تناقض در نتایج پژوهش‌ها با پیمایش‌های ملی، به‌خصوص در میدانی قومی تُرک و ترکمن وضوح بیشتری دارد و در ادبیات پژوهشی تجربی نیز، مصادیقی از تناقض را در میدان قومی عرب یا کرد می‌توان مشاهده کرد. با توجه به این تناقضات به‌نظر نمی‌رسد عنصر قومی، حداقل در گویه‌هایی مانند «افتخار به ایرانی بودن» یا «میل به مهاجرت»، لزوماً توضیح‌دهنده ترجیحات «هویتی» پاسخ‌دهندگان باشد. این در حالی است که در ادبیات مطالعات هویت، معمولاً از حیثیت‌ها یا هستی‌های واحد و منسجمی با عنوان عرب‌ها، کردها، ترک‌ها و بلوچ‌ها استفاده می‌شود. توجه به این نکته اساسی است که با توجه به چارچوب مفهومی متن حاضر، همه این پژوهش‌های مبتنی بر پذیرش انگاره حاکم مطلوبیت ذاتی مؤلفه‌هایی مانند هویت ملی و وفاداری به سرزمین سیاسی، مترصد سنجش فاصله گروه‌های زبانی و قومی از این ارزش‌ها هستند. بر همین مبنا، آنچه در خصوص این ادبیات پژوهش تجربی موضوعیت دارد نه انسجام و همخوانی نتایج، که مرور ادبیات این حوزه عکس آن را نشان می‌دهد، بلکه سهم آن‌ها در تولید و بازتولید «ژانر هویت» است. متن حاضر مدعی است که ژانر هویت ملی، یکی از مهم‌ترین محمل‌ها و میانجی‌های مفهومی برای همراهی علوم اجتماعی بدنه در ایران با ایدئولوژی ناسیونالیستی است. این ژانر، هم در هراس افکنی تجربی خود بر وجود شکاف یا فاصله بین هویت ملی و هویت قومی و هم در تسکین متناقض تحلیلی خود برای همسویی و همبستگی این دو نوع هویت با یکدیگر، بخشی از رژیم حقیقت‌قوام‌دهنده به ایدئولوژی «اجتماع ملی» و تقلیل جامعه به ملت یا این‌همانی آن دو با یکدیگر است.

برابری و عدالت اجتماعی

بخش درخور توجهی از متون پژوهشی و تحلیلی مسئله قومی در ایران، پیشران و عامل اصلی تحریک گرایش‌های مرکزگرایی در مناطق قومی را توسعه‌نیافتگی در اثر سیاست‌های نامتوازن معرفی کرده‌اند؛ «مطابق آمارها و بررسی‌های متعدد تجربی،

احساس نابرابری و تبعیض در میان اقوام تأثیر مستقیمی بر برجستگی هویت قومی، سیاسی شدن قومیت، واگرایی و تقویت تعصبات و حتی قوم‌مداری دارد» (حاجیانی و محمدزاده، ۱۳۹۷: ۳۲۴). براساس مطالعات تجربی قادرزاده (۱۳۹۰)، در میان کردهای کردستان، بین سطح توسعه و بهره‌مندی از انواع سرمایه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با جهت‌گیری‌های هویتی قومی ارتباط وجود دارد. در پژوهش نوزانی و صالحی (۱۳۹۱)، مهم‌ترین عامل بحران‌های قومی در ایران نابرابری‌های اقتصادی و احساس محرومیت نسبی معرفی شده است. مقاله تحلیلی محمدزاده و خانی (۱۳۹۷) نیز، بر فعال شدن شکاف قومی در میان پنج قوم کرد، ترک، عرب، بلوچ و لر بر مبنای محرومیت نسبی تأکید دارد. نوابخش و گراوند (۱۳۹۰) تأکید دارند که هراندازه احساس عدالت در بین شهروندان بیشتر باشد، هویت ملی آنان نیز قوی‌تر خواهد بود. مطالعه نواح، قیصری و تقوی‌نسب (۱۳۸۹) در میان اعراب اهواز نیز نشان می‌دهد که بین احساس محرومیت سیاسی و هویت قومی ارتباطی معنی‌دار وجود دارد. این استدلال در آثار این‌چنینی وجود دارد که «زوال انسجام اجتماعی و افت سرمایه اجتماعی همراه با کم‌اثر شدن دستگاه‌های ایدئولوژیک و ایدئولوژی‌های توجیه‌کننده نابرابری، آثار نابرابری‌های ساختاری را در نتایج اکتسابی در حوزه‌های آموزش و بهداشت و... و در سطح رفتارهای فردی و آسیب‌های اجتماعی تشدید می‌کنند» (حاجیانی و محمدزاده، ۱۳۹۷: ۱۵). به عبارت دیگر، بروز نابرابری‌های ساختاری در کشور و احساس آن از سوی گروه‌های قومی، در فقدان یا تضعیف میانجی‌های ملت/جامعه‌سازی چون «سرمایه اجتماعی» و «هویت ملی» می‌تواند آثار و نتایج زیان‌باری را برای کشور در پی داشته باشند. بر همین اساس، از دیگر متغیرهایی که در ادبیات شکاف قومی به‌شدت مورد رجوع پژوهشگران قرار گرفته، احساس عدالت و برابری قومی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، آموزشی و... است. ذیل چنین منطق تبیینی، یکی از راهبردهای اساسی پیشنهادی در متون مطالعات هویت برای مدیریت منازعات قومی در ایران، درپیش گرفتن سیاست‌های توسعه‌ای به‌خصوص اقتصادی و اجتماعی در موقعیت‌های درگیر در کنار تقویت «هویت ملی» و «سرمایه اجتماعی» است.

در این بخش همچون قسمت پیشین با هدف نشان دادن میانجی‌های مفهومی علوم اجتماعی در فهم شکاف قومی در ایران، به توصیف وضعیت نابرابری قومی در ایران پرداخته خواهد شد. برای این منظور، در سطح نگرشی، «پنداشت از عدالت و برابری» براساس نتایج موج اخیر پروژه «سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» و در سطح عینی و انضمامی، وضعیت «شاخص توسعه انسانی» استان‌های کشور مبنای تحلیل خواهد بود. در پیمایش ملی «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، متغیر «پنداشت از عدالت» در پنج بُعد عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت قضایی و عدالت قومی مورد سنجش قرار گرفته است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، یک بُعد یعنی عدالت قومی به صورت کاملاً مستقیم و سایر ابعاد به صورت غیرمستقیم با نابرابری‌های قومی مرتبط است. در اینجا، نتایج استانی ابعاد قومی و اجتماعی پنداشت از عدالت مورد تأکید خواهد بود.

پنداشت از عدالت قومی؛ متغیر عدالت قومیتی در پروژه «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» در قالب سؤال «حکومت بین قومیت‌های مختلف تبعیض و فرقی قائل نمی‌شود» سنجیده شده است. در اینجا دوگانه تحلیلی، حکومت و قومیت‌ها در سطح سیاسی است.

جدول ۶. توزیع فراوانی درصدی پاسخ به پنداشت از عدالت قومی

میزان	فراوانی درصدی
کاملاً مخالف	۸/۲
مخالف	۲۱/۳
نه موافق، نه مخالف	۳۴/۳
موافق	۳۱/۱
کاملاً موافق	۴/۲

(منبع: ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج ۱۳۹۵)

جدول شماره ۶، فراوانی درصدی نوع نگرش کلی پرسش‌شوندگان پروژه را به عدالت قومی نشان می‌دهد. براساس این نتایج، حدود ۳۰٪ از افراد با

ایده عدم تبعیض حکومت در بین قومیت‌های مختلف مخالف‌اند و معتقدند که حکومت بین قومیت‌های مختلف تبعیض قائل می‌شود. در مقابل، حدود ۳۵٪ از افراد با وجود عدالت قومی در کشور موافق هستند. نکته جالب توجه، فقدان نظر مثبت یا منفی در بین ۳۴/۳٪ از مصاحبه‌شوندگان است. نتایج بالا قبل از ورود به حوزه‌های استانی و میدان‌های قومی، وجود نوعی سه‌قطبی را در فضای عمومی کشور در خصوص نحوه برخورد حکومت با اقوام گزارش می‌دهد که ناظر به موافقت با وجود عدالت قومی، مخالفت با آن و فقدان حساسیت در این خصوص است. در صورت تعمیم نتایج پیمایش به کل جامعه آماری، به نظر می‌رسد که حداقل برای ۳۰٪ از شهروندان ایرانی، عدالت قومی در رابطه با حکومت دارای مسئله و چالش است.

در ادامه، پنداشت از عدالت قومی در استان‌های قومی مختلف براساس نتایج پروژه مزبور مرور می‌شود.

در میدان قومی تُرک، با توجه به اکثریت جمعیتی با استان‌های آذربایجان شرقی، اردبیل و زنجان روبه‌رو هستیم. در این سه استان، مخالفت با وجود عدالت قومی از متوسط کشوری (۳۰٪) کمتر است. در مقابل، موافقت با اعمال عدالت قومی حکومتی در استان‌های آذربایجان شرقی (۴۲٪) و اردبیل (۳۸/۶٪) بالاتر از میانگین کشوری و در استان زنجان اندکی کمتر از آن است. در میدان قومی کُرد، پنداشت مثبت و منفی در خصوص وجود تبعیض قومی در دو استان کردنشین کرمانشاه و کردستان عکس یکدیگر است و احساس تبعیض با شدت بالایی در استان کرمانشاه (۴۲/۴٪) به نسبت استان کردستان (۲۵/۶٪) و میانگین کشور وجود دارد. نتایج پروژه نشان می‌دهد که شهروندان کردستانی نگاه مثبت‌تری از میانگین کشوری به مقوله عدالت قومی، به خصوص از حیث موافقت با عدم وجود تبعیض قومی حکومتی (۴۴/۳٪) دارند. این در حالی است که افکار عمومی و به خصوص ادبیات سیاسی حوزه قومی، به وجود آشکال قدرتمندی از احساس تبعیض در استان کردستان، به خصوص در مسائل قومی قائل‌اند. با توجه به مشارکت بیشتر گروه‌های قومی کُرد در

استان کرمانشاه از حیث قرابت مذهبی با مذهب رسمی، این پیش فرض وجود دارد که نوع پنداشت از عدالت قومی باید در استان کرمانشاه مثبت تر از استان کردستان باشد که، همان گونه که اشاره شد، این رابطه معکوس است. این تفاوت و به نوعی تناقض می تواند اعتبار پروژه «ارزش ها و نگرش های ایرانیان» را مخدوش کند و در عین حال، مصداقی از تناقضات موجود در پروژه های این چنینی متأثر از نوع سنجه ها و گویه ها باشد.

در استان گلستان به عنوان تنها استان حاضر در میدان قومی ترکمن، ۲۱/۱٪ مخالف وجود عدالت قومی، ۴۹/۴٪ فاقد نظر موافق یا مخالف و در آخر ۲۹/۵٪ موافق وجود عدالت قومی حکومتی بوده اند. بر اساس مقایسه نتایج استان گلستان با سایر استان ها متوجه می شویم که ویژگی شاخص این استان در متغیر عدالت قومی، رتبه نخست در فقدان نظر مخالف یا موافق است. این امر باعث شده است که علی رغم توسعه نیافتگی این استان، درصد مخالفت پرسش شوندگان با وجود عدالت قومی بسیار کمتر از میانگین کشوری باشد. اینکه دلیل عدم پاسخ مثبت یا منفی پرسش شوندگان به سؤال عدالت قومیتی، ناشی از فقدان وجود حساسیت و آگاهی قومی، احساس متوسط از این امر یا ملاحظات دیگر بوده است، محل بحث است.

در میدان های قومی چندگانه، موارد زیر شاخص هستند: در استان آذربایجان غربی به عنوان میزبان گروه های قومی اصلی تُرک و کُرد، پاسخ دهندگان یکی از حادث ترین پنداشت ها را از حیث مخالفت با وجود عدالت قومی از سوی حکومت بروز داده اند. در این استان، ۴۵/۶٪ مخالف، ۲۸/۷٪ بدون نظر موافق یا مخالف و ۲۵/۶٪ موافق وجود عدالت قومی بوده اند. این در حالی است که در استان های قومی متناظر تُرک و کُرد آذربایجان شرقی و کردستان، به ترتیب ۱۷/۲٪ و ۲۵/۶٪ با وجود عدالت قومی حکومتی مخالف اند. به نظر می رسد در صورت اعتماد به نتایج این پیمایش، ترکیب و همجواری دو گروه قومی تُرک و کُرد در کنار آشکال خاصی از سیاست قومی در این استان - که بر اساس نظریه جوئل میگدال (۱۳۹۶) مبتنی بر استفاده از بخشی از جامعه

(تُرک) در برابر بخش دیگر (کُرد) به‌خصوص در موقعیت‌های سیاسی و اقتصادی این استان است. موجب تشدید پنداشت تبعیض قومی شده است. استان‌های عرب‌نشین خوزستان و هرمزگان به‌عنوان مناطق چندقومیتی، وضعیتی نسبتاً نزدیک را به میانگین کشوری درخصوص متغیر عدالت قومیتی نشان می‌دهند. وضعیت پنداشت از عدالت قومی در استان سیستان و بلوچستان نیز از میانگین کشوری بالاتر است (۴۱/۴٪)؛ پنداشت از عدالت قومی در استان قزوین نیز - که بخش زیادی از جمعیت آن را ترک‌زبانان تشکیل می‌دهند - با ۴۸/۲٪ مخالفت با گزاره «وجود عدالت قومیتی»، در وضعیت حادی به‌سر می‌برد.

استان‌های شاخص از حیث پنداشت برجسته دربارهٔ فقدان عدالت قومی از سوی حکومت، عبارت‌اند از: قزوین، آذربایجان غربی و مازندران که در ادبیات عمومی مطالعات قومی، معمولاً به‌غیر از آذربایجان غربی، دو استان دیگر به‌ندرت محل بحث بوده‌اند.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، مراجعه به نتایج پروژه «سنجش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» درخصوص متغیر عدالت قومی، برخی تصورات قالبی در این خصوص را به چالش می‌کشد؛ علی‌رغم برخی پندارها درخصوص وجود احساس تبعیض قومی شدید در استان‌های کمتر توسعه‌یافتهٔ قومیتی مانند سیستان و بلوچستان و کردستان، از حیث پنداشت عدالت قومی، این استان‌ها در وضعیت بالاتری از میانگین کشوری به‌سر می‌برند. از سوی دیگر، با وجود قدرتمند بودن تصویر قومیتی از استان آذربایجان شرقی، این استان جزء شاخص‌ترین استان‌های کشور از حیث مخالفت با ایدهٔ وجود تبعیض قومی از سوی حکومت است.

شایان ذکر است که براساس مقایسهٔ دو موج ۱۳۸۲ و ۱۳۹۵ پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، پنداشت مثبت و منفی از تبعیض قومی در کشور به صورت محسوسی کاهش یافته است. در این دو پیمایش، نحوهٔ توزیع فراوانی

مطلق و درصدی پنداشت از عدالت قومی^۱ در پاسخ به این پرسش که «حکومت بین قومیت‌های مختلف تبعیض و فرق قائل نمی‌شود»، به شرح زیر است:

جدول ۷. مقایسه متغیر عدالت قومیتی در دو موج ۱۳۸۲ و ۱۳۹۵ «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»

سال ۱۳۹۵		سال ۱۳۸۲		میزان
درصد	فراوانی مطلق	درصد	فراوانی مطلق	نگرش
۲۹/۵	۴۳۹۵	۴۱	۱۶۸۹	مخالف
۳۴/۳	۵۱۲۰	۱۴/۱	۵۸۱	مردد
۳۵/۳	۵۲۵۱	۴۴/۸	۱۸۴۶	موافق
۹۹/۱	۱۴۷۶۶	۱۰۰	۴۱۱۶	جمع

(منبع: ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۹۵)

بر اساس نتایج جدول بالا در سال ۱۳۹۵، ۲۹/۵٪ از افراد جامعه معتقد به اعمال تبعیض قومیتی در کشور هستند؛ این در حالی است که این میزان در سال ۱۳۸۲، ۴۱٪ بوده است. به همین میزان شاهد کاهش موافقان ایده عدالت قومی از ۴۴/۸٪ در سال ۱۳۸۲ به ۳۵/۳٪ در سال ۱۳۹۵ هستیم. مقایسه نتایج دو موج ۸۲ و ۹۴، افزایش چشم‌گیر افراد مردد را در خصوص عدالت قومی (از ۱۴/۱٪ به ۳۴/۳٪) نشان می‌دهد. این امر می‌تواند نشانه‌ای برای کاهش حساسیت اجتماعی به امر قومی و نه لزوماً کاهش احساس تبعیض در دهه ۹۰ به نسبت اوج فعالیت‌های قومی در اوایل دهه ۸۰ باشد. **پنداشت از عدالت اجتماعی؛ بُعد دیگری از سنجش عدالت که در پروژه «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» ارتباط بیشتری به مقوله شکاف قومی دارد، ناظر به عدالت اجتماعی است.** این بُعد در یکی از گویه‌ها با این پرسش سنجیده شده است: «افراد عادی هر چقدر هم تجربه و تخصص داشته باشند، به مقامات بالا نمی‌رسند». این سؤال از این حیث که به تحرک اجتماعی به‌خصوص در مناصب

۱. این پرسش در سال ۱۳۸۴ این‌گونه مطرح شده است: «بعضی معتقدند حکومت در کشور ما به همه اقوام کشور (لر، کرد، بلوچ و ...) به یک چشم نگاه می‌کند، شما با این نظر موافقید یا مخالفید؟».

سیاسی اشاره دارد، می‌تواند بخشی از «پنداشت‌های عمومی» را درخصوص تبعیض قومی برای انتصاب پست‌های سیاسی نشان دهد.

جدول ۸. توزیع فراوانی توزیع درصدی پاسخ به نرسیدن افراد عادی متخصص و مجرب به مقامات بالا

میزان	فراوانی درصدی
کاملاً مخالف	۶/۷
مخالف	۲۵/۸
نه موافق، نه مخالف	۲۷/۸
موافق	۲۹/۹
کاملاً موافق	۹/۳
بدون پاسخ	۰/۵

(منبع: ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، موج ۱۳۹۵)

براساس نتایج پروژه، ۳۲/۵٪ پاسخ‌دهندگان مخالف وجود نابرابری اجتماعی، ۳۹/۲٪ موافق و ۲۷/۸٪ فاقد نظر در این‌گویه بوده‌اند. نتایج عمومی در مقایسه با بُعد عدالت قومیتی، که در بالا بدان پرداخته شد، تبعیض و نابرابری بیشتری را نشان می‌دهد. مرور و توصیف نتایج این گویه در استان‌های قومیتی، ارقام و آمار درخور توجهی را نشان می‌دهد. در آذربایجان شرقی ۵۱/۹٪ پاسخ‌دهندگان مخالف گزاره وجود نابرابری اجتماعی در رسیدن به مقامات بالا بوده‌اند که بالاترین پنداشت مثبت در کل کشور را به خود اختصاص می‌دهد. در برابر، ۵۹/۸٪ از پرسش‌شوندگان آذربایجان غربی موافقت خود را با وجود نابرابری در این خصوص ابراز داشته‌اند که در هماهنگی با پنداشت منفی پاسخ‌دهندگان این استان از عدالت قومی است. در استان سیستان و بلوچستان نیز شاهد موافقت ۶۰/۵ درصدی با وجود نابرابری اجتماعی هستیم که حادث‌ترین آن در کل کشور است. نکته درخور تأمل درخصوص نتایج این استان، تباین پنداشت حاد از عدالت اجتماعی در برابر

پنداشت متعادل درخصوص عدالت قومی در سیستان و بلوچستان است که در بالا به آن اشاره شد. از دیگر موارد مهم این گویه پایین بودن پنداشت از تبعیض و نابرابری اجتماعی در خوزستان به نسبت میانگین کشوری است. این در حالی است که علی‌رغم بافت متکثر قومی این استان، یکی از مطالبات و ایده‌های مطرح در این استان سهم پایین آن‌ها از مناصب سیاسی در درون و بیرون از آن استان است. استان گلستان و استان خراسان شمالی نیز با ۴۳٪ و ۵۰/۴٪ مخالفت با وجود تبعیض اجتماعی طرح شده در سؤال، بالاتر از میانگین کشوری قرار دارند. در برابر، پاسخ‌دهندگان استان همدان، به‌عنوان استانی چندقومیتی که بخش قابل توجه آنها ترک‌زبانانند، موافقت ۴۹/۸ درصدی را درخصوص وجود نابرابری اجتماعی در حیطه دسترسی به مناصب سیاسی از خود ابراز کرده‌اند. این نتیجه تاحدودی مشابه استان کردنشین کرمانشاه است (۴۸/۹٪ موافقت). استان کردستان نیز با ابراز ۴۵٪ مخالفت با وجود نابرابری اجتماعی جزو ۵ استان برجسته درخصوص این پنداشت است که به‌شدت با سایر اطلاعات و داده‌های میدانی متباین است.

نکته جالب توجه که به استان‌های غیرقومی مربوط می‌شود، پنداشت به نسبت بالا از برابری اجتماعی در دستیابی به مناصب بالا در استان‌های یزد (۵۰/۹٪) و قم (۴۶/۹٪) است.

براساس اطلاعات ارائه شده در بالا آشکار است که الگوی یکسان و درخور توجهی درباره انطباق پنداشت از نابرابری اجتماعی با متغیر قومی وجود ندارد. در برخی استان‌های قومی، مانند: آذربایجان شرقی، خوزستان، گلستان، کردستان و خراسان شمالی شاهد مخالفت بالاتر از میانگین با وجود نابرابری اجتماعی و در استان‌های آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، کرمانشاه و همدان شاهد موافقت بالاتر از میانگین کشوری در این خصوص هستیم. جالب توجه‌ترین نکته خروجی این گویه، برتری نسبی استان‌های قومیتی در پنداشت مثبت از وجود برابری اجتماعی در کشور است که به‌ترتیب شامل آذربایجان شرقی، یزد، خراسان شمالی، قم، کردستان و گلستان می‌شود.

در کنار گویه‌های بالا که پنداشت از عدالت را می‌سنجد، در ادامه به شاخص کمابیش عینی‌تر «توسعه انسانی» در استان‌های کشور خواهیم پرداخت. این شاخص که براساس داده‌های رسمی و ثبتي تدوین شده است، تصویری منسجم و مقایسه‌پذیر را از وضعیت توسعه استان‌ها ارائه می‌دهد.

شاخص توسعه انسانی در استان‌های کشور؛ شاخص توسعه انسانی^۱

شاخصی مرکب از نشانگرهای سه بُعد طول عمر، آگاهی و درآمد است که ارزش عددی آن بین صفر تا یک است. شاخص توسعه انسانی از طریق نشان دادن میزان موفقیت هر کشور، استان یا منطقه امکان مقایسه بین آن‌ها را فراهم می‌کند. از جمله پژوهش‌های انجام‌شده در ایران که به سنجش این شاخص در استان‌های مختلف می‌پردازد، مقاله پژوهشی صالحی (۱۳۹۷) است که به تدوین این شاخص براساس اطلاعات سال ۱۳۹۳ پرداخته است. با توجه به نزدیکی زمانی این نتایج به تاریخ جمع‌آوری اطلاعات موج آخر «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» و پروژه «سنجش سرمایه اجتماعی کشور»، در ادامه جدول رتبه‌بندی استان‌ها از حیث توسعه انسانی مبتنی بر خروجی این پژوهش ارائه می‌شود.

جدول ۹. مقدار شاخص توسعه انسانی و رتبه استان‌های کشور در سال ۱۳۹۳

رتبه	شاخص توسعه انسانی	نام استان	رتبه	شاخص توسعه انسانی	نام استان
۱۷	۰/۷۱۲	خراسان رضوی	۱	۰/۸۱۴	تهران
۱۸	۰/۷۰۵	هرمزگان	۲	۰/۷۸	سمنان
۱۹	۰/۷۰۳	کرمانشاه	۳	۰/۷۷۹	بوشهر
۲۰	۰/۷۰۲	همدان	۴	۰/۷۶۸	یزد
۲۱	۰/۷۰۱	چهارمحال و بختیاری	۵	۰/۷۶۵	اصفهان
۲۲	۰/۶۹۸	کهگیلویه و بویراحمد	۶	۰/۷۵۶	مازندران

1. Human Development Index (HDI)

رتبه	شاخص توسعه انسانی	نام استان	رتبه	شاخص توسعه انسانی	نام استان
۲۳	۰/۶۹۴	اردبیل	۷	۰/۷۴۶	قزوین
۲۴	۰/۶۹۳	گلستان	۸	۰/۷۴۵	مرکزی
۲۵	۰/۶۸۹	خراسان جنوبی	۹	۰/۷۳۸	فارس
۲۶	۰/۶۸۵	خراسان شمالی	۱۰	۰/۷۳۷	گیلان
۲۷	۰/۶۸۱	ایلام	۱۱	۰/۷۳۴	قم
۲۸	۰/۶۸	لرستان	۱۲	۰/۷۳۱	خوزستان
۲۹	۰/۶۶۳	آذربایجان غربی	۱۳	۰/۷۱۶	زنجان
۳۰	۰/۶۵۸	کردستان	۱۴	۰/۷۱۴	آذربایجان شرقی
۳۱	۰/۵۸۹	سیستان و بلوچستان	۱۵	۰/۷۱۳	کرمان
	۰/۷۴۵	میانگین کل کشور:	۱۶	۰/۷۱۲	البرز

منبع: (صالحی، ۱۳۹۷)

براساس اطلاعات جدول شماره ۹، در شاخص توسعه انسانی ۸ استان بالاتر از میانگین کشور قرار دارند که همگی، به جز استان چند قومیتی قزوین، به استان‌های با اکثریت فارسی‌زبان مربوط هستند. در مقابل، استان‌های قومیتی ارزش‌های عددی کمتری از میانگین کل کشور و نزدیک به رتبه و شاخص‌های استان‌های پیرامونی و غیرمرکزی را از خود نشان می‌دهند. باین‌حال، سه رتبه آخر کشور که نمودار حادث‌ترین وضعیت توسعه انسانی هستند، به استان‌های قومیتی سیستان و بلوچستان، کردستان و آذربایجان غربی تعلق دارند. نتایج این جدول پنداشت بالای استان‌های سیستان و بلوچستان و آذربایجان غربی را از نابرابری اجتماعی تأیید می‌کند و در برابر، نافی پنداشت مثبت استان کردستان از وجود برابری اجتماعی است که در پروژه «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» گزارش شده بود. درعین‌حال، هم‌نشینی استان‌های

قومیتی با استان‌های پیرامونی به‌نوعی نشان می‌دهد که توسعه‌یافتگی یا عدم توسعه به‌غیراز سه استان شاخص، نه از منطقی قومیتی، که از الگویی نسبتاً مرکزی-پیرامونی تبعیت می‌کند. مشابه چنین نتیجه‌گیری در برخی از آثار مرتبط به نابرابری قومی مشاهده می‌شود. حاجیانی (۱۳۹۷) در جمع‌بندی و تحلیل یافته‌های خود درخصوص نابرابری قومی اذعان می‌کند که عامل قومیت، تأثیر قاطعی بر میزان برابری ندارد و علی‌رغم وجود نابرابری در برخی شاخص‌ها در میان اقوام، همین وضعیت برای بسیاری از استان‌های دیگر نیز صادق است. علاوه‌بر این تأکید دارد که در بُعد پنداشت از نابرابری نیز، شاهد گسترده و شدید بودن آن در مناطق مرکزی، توسعه‌یافته و عمدتاً فارس‌نشین هستیم (همان، ۳۴۳-۳۴۲). باین‌حال، نکته مهم و البته مؤید فرضیه متن حاضر، ابراز نگرانی وی درخصوص احساس نابرابری در مناطق قومی است؛ «باین‌همه، نباید نفس احساس ناعدالتی در اقوام را دست‌کم گرفت؛ چراکه حساسیت و آسیب‌پذیری کشور در این نواحی بیشتر است» (همان، ۳۴۳). بر همین اساس همان‌گونه که در ابتدای این بخش نیز اشاره شد، تحلیل برابری یا نابرابری در تحقیقات قومی لزوماً نه در راستای پیشنهاد سیاست‌های توسعه متوازن در این مناطق، که محملی برای تبیین دلایل احتمالی واگرایی‌های قومی در حال حاضر یا در آینده است.

جمع‌بندی

ایده شکاف قومی به‌عنوان مقوله‌ای ایدئولوژیک بیش از آنکه تبیین‌کننده یا راهنمای تحلیل وضعیت موجود باشد، خود به‌شدت نیازمند تبیین و تعیین ارتباط با صورت‌بندی اجتماعی ناظر به آن است. در نوشتار پیش‌رو و در خوانشی وارونه تأکید شد که طرح ایده شکاف قومی به معنی پذیرش ادغام در امر ملی در قالب یک پیش‌فرض هستی‌شناسانه است و ادبیات گسترده و پرتکرار هویت قومی و هویت ملی در علوم اجتماعی ایران، همراهی به‌شدت نهادمند این ادبیات را با ایدئولوژی ادغام اجتماعی (ملی) به نمایش می‌گذارد.

بر همین اساس، مواجهه با ایده‌شکاف بدون مرور و واکاوی انتقادی ادبیات این حوزه در علوم اجتماعی محقق نمی‌شود. دلالت‌های هنجاری ایده‌شکاف و مفاهیم همنشین آن، مانند: هویت، واگرایی، یکپارچگی، گسیختگی، انسجام و ... آن‌چنان است که ادبیات این حوزه علی‌رغم تناقضات درونی خود در نتایج و حتی توصیفات، توانسته است کارکرد و نقش ایدئولوژیک خود را برای تعیین حدود و ثغور مفهومی آن ادا کند.

آن‌چنان‌که در دو بخش انتهایی مقاله نشان داده شد، مرور پژوهش‌های دانشگاهی و پیمایش‌های ملی از منظر امر قومی حاکی از تناقضات سردرگم‌کننده‌ای است که عملاً ذهن مخاطب را دچار آشفتگی می‌کند؛ علی‌رغم اینکه در عمده پژوهش‌های دانشگاهی، قوم‌گرایی شدیدی در اکثر میدان‌های قومی نشان داده می‌شود، در تبیین با انگاره حاکم بر این پژوهش‌ها، نتایج پیمایش‌های ملی جز در چهار مورد خاص - کردستان، خوزستان، آذربایجان غربی و سیستان و بلوچستان - در سایر موارد «شکاف» یا فاصله خاصی را از حیث پاسخ به گویه‌های «هویت ملی» و «پنداشت از برابری» با سایر مناطق ارائه نمی‌دهد. البته در مقایسه نتایج همین پیمایش‌های ملی، تناقضات آشکاری در جامعه آماری واحد مشاهده می‌شود که حاکی از اشکالات روشی و مفهومی درخور توجه این پیمایش‌هاست و بر همین اساس، نمی‌توان به راحتی آن‌ها را مبنای تحلیل و توصیف قرار داد. چنین تناقضات و عدم انطباق‌هایی بین تحقیقات دانشگاهی، شاخص‌های برآمده از داده‌های ثبتي و پیمایش‌های ملی، در مقوله برابری نیز مشاهده می‌شود. به این صورت که فی‌المثل با وجود شاخص‌های به‌شدت پایین توسعه انسانی در استان‌های کردستان و سیستان و بلوچستان، پنداشت مثبت درخور توجهی در این استان‌ها از برابری قومی مبتنی بر پیمایش‌های ملی نشان داده شده است. درخصوص پنداشت از برابری اجتماعی نیز، شاهد برتری نسبی استان‌های قومی بر سایر مناطق کشور هستیم. این در حالی است که شاخص توسعه انسانی مناطق قومی، تناسبی را با نتایج یادشده در بالا نشان نمی‌دهد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این نتایج ناهمساز می‌توان گرفت، عدم

کفایت تبیینی و حتی توصیفی میانجی‌های مفهومی و عملیاتی علوم اجتماعی در قالب متغیرهای «هویت» و «پنداشت از برابری» برای تشخیص ابعاد مسئله قومی در ایران است. این در حالی است که بیشترین تمرکز علوم اجتماعی بر این میانجی‌ها، به‌خصوص «هویت ملی» است.

صرف‌نظر از عدم انطباق‌های آشکاری که بعضاً ممکن است از ضعف در اعتبار پژوهش‌ها یا پیمایش‌ها ناشی شود، متن حاضر تأکید دارد که این تناقضات ناشی از نوع مفاهیم میانجی برای فهم امر قومی در ایران و مهم‌تر از آن، نحوه جایابی متناقض امر قومی در صورت‌بندی اجتماعی و سیاسی ایران مدرن است. به عبارت دیگر، تناقض در نتایج و تحلیل‌های حتی تجربی این حوزه، نه لزوماً برآمده از کاستی‌های مفهومی و ابزارهای عملیاتی آن، که بخشی از هم‌زمانی با اشتیاق و نگرانی دوگانه و متناقضی است که در مقدمه و بخش نظری بدان اشاره شد. اشتیاق به امر قومی از امید و میل به همسویی آن با هستی ملی، در قالب رنگارنگی از اقوام و فولکلورهای مختلف و ظرفیت امر مزبور برای نشان دادن تنوع، دیرینگی و ریشه‌دار بودن ملت قدیمی نشئت می‌گیرد. در مقابل، نگرانی در این حوزه به بروز هرنوع واگرایی قومی از سوی گروه‌هایی مربوط است که در قالب آشکالی از آگاهی سیاسی، هستی ناب ملی را به چالش می‌کشانند. به این اعتبار می‌توان در آن واحد، دو صدای متضاد و دوگانه را درباره امر قومی تشخیص داد که هم‌زمان آن را ادغام و طرد می‌کنند. نکته حائز اهمیت کارکرد ایدئولوژیک این میل دوگانه نظام‌مند در پاسداری از اجتماع ملی است.

در کنار مقوله هویت، بخشی از منطق دوسویگی رابطه‌ای بین ملت و قومیت در حوزه برابری نیز قابل ردیابی است. اینکه چگونه میلی متناقض برای دربرگیری قومیت در قالب فولکلور با امر ملی وجود دارد و درعین حال با توجه به سهم این نوع ادغام و دربرگیری - که مستلزم ارائه تصویری وحشی، دیرین و مربوط به گذشته از قومیت و فولکلور است - به عقب نگاه‌داشتن مفهومی و سپس انضمامی آن منجر می‌شود. به عبارت ساده‌تر، اگر قرار است قومیت در قالب فولکلور به‌عنوان امری غنی و البته مربوط به گذشته، به قوام فرهنگ ملی

کمک کند، این کمک کردن عملاً به معنی پذیرش امر قومی- فولکلوریک در یک منطق زمانی مربوط به گذشته و «عقب» است و این عقب ماندگی باید در زمان حال نیز بازتولید شود. امر قومی- فولکلوریک که در قالب لباس محلی، طبیعت وحشی و چیزهای عجیب و غریب ولی جذاب نشان داده می شود، اگر بخواهد در قالب برنامه های توسعه به ماهیت جدیدی مشابه ملت مدرن سکولار شهری تبدیل شود، ظرفیت های خود را برای تقویت «هویت ملی» از دست می دهد. بر همین اساس، علی رغم نگرانی از پیامدهای احساس تبعیض برای واکنش های خشن علیه مرکز، ایدئولوژی ناسیونالیستی نیازمند پیرامون مفهومی- انضمامی است. ذیل این امر می توان به دوگانه مرکز و پیرامون، که در برخی متون برای فراروی از دوگانه ملت و قومیت ارجاع داده می شود، این قید را زد که این دوگانه بین هستی خیالین ملت در برابر تصویری برساخته از پیرامون است که هم زمان عناصر فولکلوریک و فرهنگی گروه های قومی- زبانی، مانند کردها، ترکمن ها و بلوچ ها را با عناصر مشابه گروه های محلی در منطقی پیرامونی جای می دهد و خود را همیشه با لباس محلی و آداب و رسوم می نمایاند. علاوه بر این، پنداشت ارائه شده کمابیش مثبت در میان استان های قومی از عدالت- به غیر از چند استان شاخص- علی رغم وضعیت نه چندان مناسب توسعه ای این مناطق، به فرض تأیید تردیدآمیز نتایج، می تواند موفقیت ایدئولوژی ناسیونالیستی یکپارچگی را نشان دهد. نکته جالب و عجیب در این خصوص، حساسیت پژوهش های قومی به پنداشت های حداقلی از محرومیت و تبعیض در این مناطق و پیوند آن با حرکت های خشن و واگرایانه است که در قالب پیشنهادات متناقض توسعه محلی این مناطق در کنار حفظ ملاحظات امنیتی- ملی نمودار می شود.

صرف نظر از دلالت های هم پیوند با نهاد قدرت و امر ملی، ایده شکاف، پیامدهای مهم و مؤثری برای «امر اجتماعی» نیز در برداشته است؛ این ایده به عنوان مقوم ایدئولوژی ناسیونالیستی دولت مدرن در ایران توانسته است از طریق طبیعی جلوه دادن نظم مبتنی بر دولت ملی، جامعه را به ملت فروبکاهد.

همان‌گونه که اشاره شد و با توجه به موارد تاریخی و رخداد‌های امنیتی، به‌نظر می‌رسد مفهوم امر قومی یا به صورت دقیق‌تر، مسئله قومی که در قالب نوعی شکاف یا فاصله از سرزمین نمودار می‌شود، حداقل به‌لحاظ تاریخی در ارتباط با امر سیاسی و به‌طور ویژه برساخت واقعیت خیالینی از ملت مبتنی بر مولفه‌های رمانتیک و داستان‌سرایان نضج گرفته است. توجه به این نکته از این حیث اساسی است که فهم سیاسی و در ارتباط با دولت-ملت و برملا کردن سویه‌های ایدئولوژیک آن، مانع از فرو رفتن در ورطه «این‌همانی جامعه و دولت» از طریق اجتماعی تلقی کردن مسئله یا امر قومی می‌شود. باین‌حال، همان‌گونه که نشان داده شد، به‌دلیل غلبه رویکرد و انگاره ملی‌گرا در ادبیات علوم اجتماعی و به‌خصوص پروژه‌ها و تحقیقات اجتماعی و سیاسی، بخش عمده متون و ادبیات موجود در ایران، همراهی و هم‌زبانی نویسندگان با خطابه ملی‌گرایی را در برابر امر قومی هویدا می‌کند. در نظام واژگانی و مفهومی این ادبیات، فهم غالب، مسئله‌مندی امر قومی به‌عنوان خصم و رقیب جامعه (امر ملی) است و بر همین اساس تلاش می‌شود ضرورت دست‌یابی به الگوهای عام از جامعه (ملت) که در آن، سایر مؤلفه‌ها از جمله قومیت به‌نحوی ادغام شده باشد، تئوریزه شود. از این‌رو، متن پیش‌رو مدعی است از حیث ایده شکاف، آنچه در کانون توجه پروژه‌های اجتماعی به‌خصوص در ابعاد ملی بوده است، سنجش میزان فاصله یا پیوستگی و انسجام میان گروه‌های اجتماعی و دولت است. این نوع صورت‌بندی مفهومی از جامعه، اساساً در درون خود ظرفیتی را برای برساخت مسئله برای دیگری‌های ملت از جمله قومیت صرفاً از حیث میزان خدمت به انسجام و همبستگی اجتماعی فراهم می‌کند. بر این اساس، درخصوص «مسئله قومی» یا ایده «شکاف قومی» در ایران، بحرانی عمیق و اساسی برای علوم اجتماعی وجود دارد؛ این بحران غلبه فهمی از جامعه (در اینجا واگرایی قومی) است که بدون ایده دولت ملی ممکن نیست. بحران اصلی یا «مسئله جامعه» در برابر «مسئله اجتماعی» به این اعتبار، غیرممکن شدن امر اجتماعی و رای امر ملی است که در آن، ملت شرط امکان تمام کنش‌های انسان

و خود حیات اجتماعی معرفی می‌شود. در همین خصوص از منظر انتقادی، مهم‌ترین مسئله‌ایده «شکاف قومی» برای مفهوم جامعه و نیز خود جامعه، سوق دادن آن به پروژه‌هایبازی - این‌همانی دولت و جامعه مدنی - است. بر این اساس، هر نوع تفکر خلاق و انتقادی مدافع ایده‌امر اجتماعی، صرف‌نظر از قدرتمندی برساخته اجتماعی «قومیت» (مشابه ملت)، باید درخصوص پیامدهای پذیرش این مفهوم در درون صورت‌بندی‌های رایج ادبیات موجود، برای مفهوم جامعه حساس باشد.

در نهایت، متن حاضر از طریق دعوت به نظریه‌اجتماعی پیشنهاد می‌کند که برخلاف منطق موجود، «صورت‌بندی شکاف و تنش قومی ناظر به درون جامعه»، امر قومی و شکاف برساخته ناظر بر آن به رژیم حقیقت اصلی آن، یعنی ملی‌گرایی، برگردانده شود و در قالب بخشی از منطق و سازوکار ملت‌بودگی تبیین گردد. این نوع تغییر موضع تحلیلی به نوعی به معنی صرف‌نظر کردن از خود مفهوم شکاف قومی برای ممانعت از همدستی یا همگویی با ایدئولوژی ادغام اجتماعی همسو با ناسیونالیسم نیز خواهد بود؛ هر نوع استدلال له یا علیه وجود شکاف قومی به مدد مفاهیم و میانجی‌هایی محقق می‌شود که در درون ایدئولوژی یکپارچگی قرار دارد. درمقابل باید به مدد نظریه اجتماعی، به امکانات مفهومی دیگری برای مواجهه با امر قومی رجوع شود که در آن، فهمی غیرمنسجم از جامعه و توجه به قلمروهای اجتماعی (مشابه وبر) به جای هستی‌های منتزع و نظام‌مند (مانند دورکیم)، مانع از درغلتیدن به ایدئولوژی ادغام می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که موارد مطرح‌شده در بالا به معنی عدم شناسایی جریان‌های موجود حول مطالبات «قومی» در ایران نیست. درمقابل، محل بحث اصلی در اینجا ابزارهای مفهومی برای مواجهه با این جریان‌هاست. به نظر می‌رسد تکیه بر شکلی از علوم اجتماعی تاریخ‌گرا و انتقادی که قادر به تبیین پیوند حرکت‌های مزبور با روندهای جهانی و منطقه‌ای در ارتباط با مؤلفه‌های اقتصاد سیاسی باشد، در کنار خودداری از هضم و استحاله

حرکت‌های مزبور در سازه‌های مفهومی، که همچون «دیگ ذوب» تفاوت‌ها و تمایزات آن‌ها را از بین می‌برد، امکانات تحلیلی بیشتری را برای فهم آن‌ها فراهم خواهد کرد و با اهداف تحلیلی و شناختی علوم اجتماعی همسوتر است. در پایان، می‌توان به عناوینی اشاره کرد که متأثر از ایده‌های مطرح‌شده در این نوشتار در قالب پیشنهادات پژوهشی قابل ارائه است:

- تحلیل و واکاوی اشکال فهم از جامعه و امر اجتماعی در علوم اجتماعی ایران؛
- شناسایی و واکاوی میانجی‌های مفهومی علوم اجتماعی برای فهم یا برساخت ایده یکپارچگی اجتماعی (ملی‌گرایی، هویت، سرمایه اجتماعی، آگاهی اجتماعی، برابری)؛
- تبارشناسی شکل‌گیری ژانر هویت در علوم اجتماعی ایران و نحوه پیوند آن با نهاد دولت-ملت یا تبیین پیوند مطالعات هویت با ایدئولوژی نوسازی و واکاوی ابعاد ساختاری و کارکردی آن در پروژه دولت-ملت سازی؛
- ارزیابی تحلیلی مدل‌های کمی و کیفی سنجش هویت ملی و قومی در ایران و مقابله‌خوانی آن‌ها با یکدیگر برای تبیین تناقضات تجربی؛
- بررسی انتقادی پروژه‌های ملی «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» و «سنجش سرمایه اجتماعی کشور» به‌عنوان محمل انضمامی پیوند نهاد دولت و علوم اجتماعی در ایران.

منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر*. ترجمه احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتاحی و لیلیایی. تهران: نشر نی.
- احمدلو، حبیب (۱۳۸۱). *بررسی رابطه میزان هویت ملی و هویت قومی در بین جوانان تبریز (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)*، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
- احمدی، حمید؛ گنج خانلو، مصدق (۱۳۹۳). «رابطه هویت ملی و هویت قومی بین جوانان شهر زنجان». *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۴۰: صص. ۹۲-۶۲.
- اسمیت، آنتونی، دی. (۱۳۹۴). *ناسیونالیسم و مدرنیسم: بررسی انتقادی نظریه‌های متأخر ملت و ملی‌گرایی*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر ثالث.
- آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۸). *از سیاست تا فرهنگ: سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران (۱۳۲۰-۱۳۰۴)*. تهران: سروش.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). *تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجار و پهلوی اول)*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اکوانی، سید حداله (۱۳۸۷). «گرایش به هویت ملی و قومی در عرب‌های خوزستان». فصل‌نامه *مطالعات ملی*، ش ۳۶: صص. ۹۹-۱۲۶.

امیدی، علی؛ رضایی، فاطمه (۱۳۸۹). «ابعاد سیاسی جهانی شدن و قومیت در ایران (براساس مطالعه میدانی دانشجویان منتخب از چهار قوم ایرانی کرد، بلوچ، عرب و آذری)». پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی)، ش ۸: صص. ۱۷۰-۱۴۱.

امیراحمدی، رحمت‌الله؛ اصغری، علی‌اصغر (۱۳۹۶). «فاصله قومی و عوامل مؤثر بر آن در کشور ایران با تأکید بر استان گلستان». فصل‌نامه مطالعات سیاسی، ش ۳۸: صص. ۷۶-۴۹.

انتخابی، نادر (۱۳۷۳). «نامه فرنگستان و مسئله تجدد آمرانه در ایران». نقد نو، مرداد-شهریور.

_____ (۱۳۷۲). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت». ایران‌نامه، ش ۲، سال ۱۱، بهار.

_____ (۱۳۷۱). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت». نگاه نو، بهمن و اسفند. آندرسن، بندیکت (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری. ترجمه محمد محمدی. تهران: رخداد نو.

ایتزن، استنلی دی. و دیگران (۱۳۹۶). مسائل اجتماعی از دیدگاه انتقادی. ترجمه هوشنگ نایی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

ایوبی، حجت‌اله (۱۳۷۷). «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی». فصل‌نامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول، بهار: صص. ۳۸-۱۹.

بشیریه، حسین؛ قاضیان، حسین (۱۳۸۰). «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی». پژوهش‌نامه علوم انسانی، تابستان، ش ۳۰: صص. ۷۴-۳۹.

برتون، رولان (۱۳۸۰). قوم‌شناسی سیاسی. ترجمه ناصر فکوهی. تهران: نشر نی.

چلبی، مسعود (۱۳۷۴). جامعه‌شناسی نظم. تهران: نشر نی.

چلبی، مسعود (۱۳۷۸). طرح پژوهشی «هویت قومی و رابطه آن با هویت ملی». تهران: دفتر مطالعات اجتماعی وزارت کشور.

چلبی، مسعود؛ یوسفی، علی (۱۳۸۰). «روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت اقوام در ایران». فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۸: صص ۳۲-۱۳.

چلبی، مسعود؛ یزدانی فام، محمد (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی - کمی اثر سیاست‌های قومی بر تضاد قومی». مجله تحلیل اجتماعی نظم و نابرابری اجتماعی، دوره جدید، ش ۲: صص ۷۷-۴۷.

چوبتاشی، فرزاد (۱۳۸۲). تحول نظام بین‌الملل و تشدید ناسیونالیسم‌گرد در دهه ۹۰ (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۰). «مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران». نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳: ۱۷۷-۱۳۷.

حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۷). «نسبت هویت ملی و هویت قومی در میان اقوام ایرانی». مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره نهم، ش ۳ و ۴: ۱۴۳-۱۶۴.

حاجیان، ابراهیم؛ محمدزاده، حمیدرضا (۱۳۹۵). «وضعیت هویت‌های ملی، دینی و قومی». مجموعه مقالات گزارش وضعیت اجتماعی کشور (ج ۱)، تهران: وزارت کشور، صص ۷۱۶-۶۵۳.

حاجیان، ابراهیم (۱۳۹۷). «گزارش وضعیت اجتماعی: نابرابری‌های قومی در ایران». مجموعه مقالات دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران ۱۳۹۶-۱۳۸۸ (ج ۱ همبستگی اجتماعی و نابرابری)، تهران: آگه، صص ۳۴۶-۳۲۱.

حمیدیان، اکرم (۱۳۸۵). هویت قومی و مشارکت مدنی در شهر خرم‌آباد (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه الزهرا، تهران، ایران.

حسین‌بر، محمدعثمان (۱۳۸۰). بررسی عوامل مؤثر بر نگرش دانش‌جویان بلوچ نسبت به هویت ملی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

خانوف، آتور، ع (۱۳۷۱). مسئله اقلیت‌های ملی در شوروی ترجمه فتح‌الله دیدبان. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

دونزلو، ژاک (۱۳۹۵). ابداع امر اجتماعی، رساله‌ای درباره‌ی افول هیجانات سیاسی. ترجمه آرام قریب، تهران: شیرازه.

زیگفرد، آندره (۱۳۹۴). روح ملت‌ها. ترجمه احمد آرام، تهران: سهامی انتشار.

رضایی، احمد؛ احمدلو، حبیب (۱۳۸۴). «نقش سرمایه اجتماعی در روابط بین‌قومی و هویت ملی». فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۲۴: صص ۳۳-۷.

رضایی، احمد؛ ریاحی، محمداسماعیل؛ سخاوتی‌فر، نورمحمد (۱۳۸۶). «گرایش به هویت ملی و قومی در ترکمن‌های ایران». فصل‌نامه مطالعات ملی، ش ۳۲: صص ۱۴۰-۱۱۹.

سراج‌زاده، سید حسین؛ قادرزاده، امید؛ رحمانی، جمیل (۱۳۹۳). «مطالعه کیفی مذهب و قوم‌گرایی در میان کردهای شیعه و سنی». مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۵، ش ۴: صص ۲۹-۳.

صادقی، فاطمه (۱۳۹۲). جنسیت ناسیونالیسم و تجدد در ایران (دوره پهلوی اول). تهران، قاصدسرا.

صالحی‌امیری، سید رضا (۱۳۸۶). مدیریت منازعات قومی در ایران. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.

صالحی، محمدجواد (۱۳۹۷). «رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس شاخص‌های توسعه انسانی و سرمایه انسانی»، فصل‌نامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، دوره ۲۴، ش ۱: صص ۴۹-۲۷.

ضرغامی، برزین؛ انصاری‌زاده، سلمان (۱۳۹۱). «تحلیل فرصت‌ها و تهدیدهای ژئوپلیتیکی قوم بلوچ از دیدگاه نظریه شکاف‌های سیاسی- اجتماعی». پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ش ۸۱: صص ۹۵-۱۱۰.

ظهرایی، امیر (۱۳۸۹). بررسی رابطه میزان گرایش به هویت ملی و قومی در بین کردها (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

علائی، بهلول (۱۳۸۵). «رابطه قوم‌مداری زبانی و جمع‌گرایی با کاربرد زبان فارسی در محیط‌های آموزشی یک منطقه ترک‌زبان». نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۲۰، صص ۳۹-۱۵.

فاضلی، نعمت‌الله؛ سلیمانی قره‌گل، هادی (۱۳۹۱). «نقش روشنفکران اواخر دوره قاجار در شکل‌گیری نخستین دولت مدرن در ایران». جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، شماره ۲: صص ۱-۴۷.

فرهمند، مهناز؛ نجفی، کبری (۱۳۹۷). «بررسی عوامل موثر بر منازعات بین‌قومی لک و لر در شهر خرم‌آباد». پژوهش‌های راهبردی امنیت و نظم اجتماعی، ش ۲۰.

فریزی، دیوید؛ سه‌یر، درک (۱۳۷۸). جامعه. ترجمه احمد تدین و شهین احمدی. تهران: آران.

فوران، جان، (۱۳۷۷). مقاومت شکننده. ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.

فوکو، میشل (۱۳۹۳). اراده به دانستن. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.

قادرزاده، امید (۱۳۸۸). هویت جمعی غالب کردها در کشور ایران و عراق (رساله دکتری)، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

_____ (۱۳۸۱). سنجش فاصله اجتماعی ساکنان شهر بانه، از اقوام فارس و آذری و بررسی عوامل مؤثر بر آن (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

غفاری، غلامرضا (۱۳۹۵). ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، دفتر طرح‌های ملی.

_____ (۱۳۹۳). سنجش سرمایه اجتماعی کشور. تهران: شورای اجتماعی کشور.

کاسیرر، ارنست (۱۳۹۴). افسانه دولت. ترجمه نجف دریابندری. تهران: خوارزمی.

کویانی‌راد، مراد (۱۳۸۰). نقش هویت قومی در اتحاد ملی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

کچویان، حسین (۱۳۸۷). *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران، ایرانی در کشاکش با تجدد و ما بعد تجدد*. تهران: نشر نی.

کسروی تبریزی، احمد (۱۳۰۴). *آذری یا زبان باستان آذربایگان*. طهران: مطبعه شوروی.

کلهون، کریگ (۱۳۹۵). *ملت‌ها مهم‌اند*. ترجمه محمدرضا فدایی. تهران: شیرازه.

لهسائی‌زاده، عبدالعلی؛ مقدس، علی‌اصغر؛ تقوی‌نسب، سید مجتبی (۱۳۸۸). «بررسی عوامل داخلی مؤثر بر هویت قومی و هویت ملی در میان اعراب شهرستان اهواز». *جامعه‌شناسی کاربردی*، ش ۳۳: صص ۷۰-۴۰.

مانیل، الکساندر (۱۳۸۴). *دائرةالمعارف ناسیونالیسم*. ترجمه کامران فانی و محبوبه مهاجر، جلد ۱. تهران: انتشارات وزارت خارجه.

مالوشویچ، سینیشا (۱۳۹۴). *جامعه‌شناسی قومیت*. ترجمه پرویز دلیرپور. تهران، آمه.

مالوشویچ، سینیشا (۱۳۹۶). *هویت به مثابه ایدئولوژی*. ترجمه یعقوب اکبری. تهران: کویر.

محمدزاده، حسین (۱۳۸۰). *تأثیر تمرکزگرایی بر قوم‌گرایی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)*، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

محمدزاده، حسین؛ خانی، سعید (۱۳۹۷). «زمینه‌های تاریخی و اجتماعی مؤثر بر شکاف قومی در ایران». *مجله مطالعات اجتماعی ایران*، دوره دوازدهم، ش ۳: صص ۱۴۷-۱۲۵.

مرسلی گنبری، احمدعلی (۱۳۸۸). *خوانش گفتمان ناسیونالیستی در آذربایجان ایران از منظر انتقادی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)*، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

مروت، یرو (۱۳۸۳). *بررسی عوامل مؤثر بر هویت جمعی غالب در نزد دانش‌جویان دانشگاه‌های شهرستان سنندج (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)*، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

مشونیتس، جان (۱۳۹۶). *مسائل اجتماعی ترجمه هوشنگ ناییب*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

مقصودی، مجتبی (۱۳۹۵). «بررسی وضعیت احساس بی‌عدالتی قومی؛ راهکارها و راهبردها». در *مجموعه مقالات گزارش وضعیت اجتماعی کشور*، ج ۳. تهران: وزارت کشور، مرکز امور اجتماعی و فرهنگی، صص ۳۷۶-۳۲۹.

میرحیدر، دره؛ میراحمدی، فاطمه سادات؛ غلامی، بهادر؛ نصراللهی‌زاده، بهرام (۱۳۹۲). «نقشه‌های القایی و تحریف واقعیت قومی در ایران، مطالعه موردی قومیت‌های کرد، ترک، عرب و بلوچ». *مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای*، شماره بیست‌ویکم، پاییز-زمستان ۱۳۹۲، صص ۲۱-۱.

میرزایی، سید آیه‌الله (۱۳۹۰). گرایش به ناسیونالیسم ایرانی در بین دانش‌جویان (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

میگدال، جونال (۱۳۹۶). دولت در جامعه؛ چگونه دولت‌ها و جوامع یکدیگر را متحول ساخته و شکل می‌دهند؟ ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.

نقی‌زاده، ولی (۱۳۸۵). عوامل مؤثر بر نگرش دانش‌جویان آذربایجانی دانشگاه (تهران و تبریز) نسبت به هویت ملی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

نگری، آنتونیو؛ هارت، مایکل (۱۳۸۶). انبوه خلق، جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری. ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: نشر نی.

(۱۳۸۴). امپراتوری (تبارشناسی جهانی‌شدن). ترجمه رضا نجف‌زاده.

تهران: قصیده‌سرا.

نوابخش فرزاد؛ و گراوند جمشید (۱۳۹۰). «بررسی تأثیر احساس عدالت اجتماعی بر هویت ملی شهروندان سنی و شیعه مذهب قوم کُرد (نمونه موردی شهر قروه)». مطالعات فرهنگی و ارتباطات: بهار، دوره، ۷ ش ۲۲: صص ۱۸۷-۱۴۹.

نواح، عبدالرضا؛ قیصری، نورالله؛ نقوی‌نسب، سید مجتبی (۱۳۸۹). «آسیب‌شناسی مسائل قومی در ایران (عرب‌های ساکن اهواز)». مجله تحقیقات فرهنگی ایران، ش ۱۱، .

نوزانی، بهرام؛ صالحی، منصور (۱۳۹۱). «چالش‌های قومی در ایران: مورد مطالعه استان اردبیل». مجله دانش سیاسی و بین‌الملل، سال اول، ش ۳: صص ۱۳۰-۱۰۹.

واعظی، منصور (۱۳۹۱). طرح بررسی و سنجش شاخص‌های فرهنگ عمومی کشور (شاخص‌های غیرثبیتی) / به سفارش شورای فرهنگ عمومی کشور. تهران: موسسه انتشارات کتاب نشر.

یوسفی، علی (۱۳۸۳). مجموعه مقالات در حوزه اقوام ایران، تحلیل ثانویه بر نتایج طرح مطالعاتی هویت قومی و رابطه آن با هویت جامعه‌ای. تهران: دفتر امور اجتماعی وزارت کشور.

سازمان‌ها

مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴). صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (جلد اول، جلسه اول تا سی و یکم). تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۲). «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان». تهران: دفتر انتشارات طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها.

Bauman , Z(1990) . “ Modernity and ambivalence”, in Mike Featherstone (ed.), *Global Culture: Nationalism, Globalization and Modernity* (London: Sage), 143_69.

Roginsky, D. (2006). “Nationalism and ambivalence: ethnicity, ender and folklore as categories of otherness”, *Patterns of Prejudice*, 40(3): 238-258.